



# کمونیست

ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

سال اول - شماره ۱۰

۱۰ تیر ماه ۱۳۶۳

۵۰ ریال

۳

## مجموعه

خرداد ۶۰،

پایان یک توهم  
و آغاز  
توهم پراگنی دیگر

جمهوری اسلامی سه سال پیش در ۳۰ خرداد تهاجم گسترده، سراسری و وحشیانه‌ای را به اردوگاه انقلاب و نیروهای مخالف خویش آغاز نهاد. رژیم جمهوری اسلامی اگرچه قبلانیز در کراسرود شیوه‌های گوناگون سرکوب و حنایت برای عقب راندن توده‌ها از صحنه مبارزه و سلب همه گونه دستاوردهای دموکراتیک و انقلابی آنان به پیچوجه کوتاه نیامده بود، اما تا آن هنگام اگر کردستان را مستثنی کنیم سرخوردنها و کشمکش‌های بی‌پایان توده‌ها و رژیم در مقابله با آنچه از ۳۰ خرداد به پیش آمد بیشترین یک روز آزمائی بین انقلاب و ضد انقلاب شبیه بود تا به یک تهاجم قطعی از سوی ضدانقلاب جمهوری اسلامی، با ابعاد، علیرغم بقیه در صفحه ۲

## سندیکا لیسم در پوشش سرخ

(تقدی بر قطعنامه رزمندگان درباره سندیکاهای سرخ)

هنوز بیانیه و یا اطلاعیه‌ای مبنی بر آغاز فعالیت مجدد سازمان رزمندگان و در توضیح نظرات نویسندگان این جزوه در مورد آن مواضع و سیاستهای پوپولیستی که رزمندگان قدیم را با بحران و نهایتاً بن بست سیاسی و تشکیلاتی روبرو ساخت، بقیه در صفحه ۷

جزوه‌ای با عنوان "قطعنامه در مورد سندیکاهای سرخ کارگری" و با امضای سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر بدست ما رسیده است. تاریخ انتشار این جزوه مرداد ۶۲ است و یکی از اسناد متعددی است که سازمان رزمندگان در دوره جدید فعالیت خود منتشر کرده است. البته ما

## رجوی و جدایی دین از دولت

رجوی و شورای ملی مقاومت از علم کردن "اسلام دموکراتیک" در مقابل "اسلام استبدادی" و علت واقعی و اصلی مخالفت و ضدیت آنان با شعار و خواست دموکراتیک "جدایی دین از دولت" در واقع چیزی جز بقیه در صفحه ۲۶

نشریه "مجاهد" شماره ۱۹۰ متن کوتاه شده، مباحثه رجوی با نشریه "تقد سوسیالیست" ارگان "فوریک" حزب سوسیالیست متحد "فرانس" را بجا آورده است. این مباحثه بکیار دیگر نشان میدهد که هدف

## در کردستان انقلابی...



صفحه ۱۹

# کارگران جهان متحد شوید!

نسخه از صفحه اول

## خرداد ۶۰، پایان یک توهم و ...

تا شیرات مخرب و توهم برانگیز  
حربانات خرده بورژوازی و  
بورژوا - لیبرالی بر مبارزات  
توده های کارگروزمحتکش ،  
عملکردهای ارتجاعی و ضدانقلابی  
جمهوری اسلامی و تجارب خونین  
توده های مردم در جریان این  
زورآزمایی ها ، توده های هرچه  
بیشتری را از رژیم رویگردان  
کرده بود .

طی گذشت قریب به دو سال و  
نیم از قیام ۲۲ بهمن شرايطی  
پدید آمده بود که دیگر حاکمیت  
جمهوری اسلامی بطریق سیاسی  
و از راه تعمیق توده ها ( توأم  
با سرکوبهای مقطعی و منطقه ای و  
چماق داری و غیره ) ممکن نبود  
بلکه میبایست سیاست سرکوب  
و اختناق به حدکمال رسانده شود .  
دو سال و نیم حکومت ، توده های  
میلیونی را از جمهوری اسلامی  
رویگردان ساخته و بیایگه سیاسی  
رژیم در میان توده ها بنحوقابل  
توجهی از دست رفته و امر مخالفت  
میلیونها مردم با جمهوری اسلامی  
روافزایش بود . بنا بر این  
تنها یک راه برای حفظ و ادامه  
حیات رژیم باقی مانده بود :  
سرکوب مریان و گسترده و اقدام به  
ایجاد رعب و هراس در دل توده ها .  
اینچنین بود که جمهوری اسلامی  
به حیاتی دست زد که در تنازیه  
رژیمهای خادم سرمایه و  
امپریالیسم از نمونه های کم  
نظیر است .

سرکوب و کشتار وسیع از سوی  
جمهوری اسلامی به آخرین توهمات

توده ها نسبت به رژیم پایان داد  
و خشم و نفرت میلیونها نفر از  
توده های مردم ایران و جهان  
نسبت به جمهوری اسلامی را بر  
انگیخت . رژیم جمهوری اسلامی  
برای اثبات مطلوبیت خود و  
تکمیل غدما ت خویش به بورژوازی  
و امپریالیسم به جنایات آشکار ،  
قتل عام مخالفین و اعمال  
شدیدترین و وحشیانه ترین اختناق  
و فشار سیاسی و اقتصادی بزندگی  
و معیشت توده های کارگروزمحتکش  
در سراسر ایران روی آورد و  
بدینوسیله ماهیت ضدانقلابی و  
غدمردمی خود را بر عقب مانده -  
ترین بخشهای توده مردم - که  
هنوز اندک امیدی به رژیم بسته  
بودند - آشکار ساخت و آنها را نیز  
به مخالفت با جمهوری اسلامی  
سوق داد . ولی این مخالفت  
بجای اینکه صورت یک قیام  
توده ای و یا یک جنبش اعتراضی  
سراسری علیه رژیم دمدنش اسلامی  
را بخود بگیرد به یک سرخورد  
انفعالی از جانب توده ها  
انجام مید . خشم و نفرت توده ها  
به یک مبارزه وسیع توده ای مبدل  
نشد و نیروی یک مبارزه وسیع  
انقلابی و توده ای نگردید : بر  
عکس ، این نفرت و انزجار از  
جمهوری اسلامی بوسیله مسوج  
لیبرالی ای که تقریباً سراسر جامعه  
را فرا گرفته بود فروکوفته و  
بیزمرده شد .

علت وضعیت فوق را باید در  
سیاستها و عملکردهای نیروهای  
اپوزیسیون جمهوری اسلامی از  
مدتها قبل از ۳۰ خرداد جستجو  
کرد . واقعیت این بود که "آموزش"  
دهندگان مردم در بین نیروهای

مختلف اپوزیسیون عمدتاً از  
نیروهای غیر پرولتری - از خرده -  
بورژوازی (نیروهای که همواره  
نطفه های سازش با بورژوازی را  
در خود می پروراندند ) -  
بورژوا لیبرالی - تشکیل  
میشدند .

در برابر تمام این نیروها  
و جدا از آنها ، مارکسیسم انقلابی  
که تازه در حال بلوغ بود ، بجز  
در کردستان به یک نیروی  
توده ای و قدرتمند - که بتواند  
در برابر پرورش جمهوری اسلامی  
و در برابر مروج لیبرالیسم و  
تزلزلهای خرده بورژوازی ،  
توده ها را حول سیاست انقلابی  
خویش و برای دست زدن به یک  
اقدام مطمئن و جدی رهبری  
نماید - تبدیل نشده بود . این  
جریان تازه در حال تکفته شدن  
بود ، تازه برنام مستقل  
پرولتری خود را راه کرده و  
هنوز از لحاظ سیاسی و تشکیلاتی  
با بسیاری مسائل حل نشده  
( تمفیه حساب کامل با جریانات  
روزیونیستی مدعی کمونیسم ،  
تشکیل حزب کمونیست و غیره )  
روبرو بود . مارکسیسم انقلابی  
اگرچه خواهان انقلاب بود و در  
جهت رادیکال کردن جنبش توده ها  
بر مبنای اهداف انقلابی  
پرولتری گام برمیداشت اما آن  
اندازه نیروی آگاه ، سازمان  
یافته و آماده طبقه خود ( پرولتاریا )  
را در صفوف خویش نداشت که  
بتواند خواست خود را بعمل در  
آورد و در آن هنگام ، بدلیل  
مدتها توهم پراکنی از سوی  
جریانات متنوع خرده بورژوازی  
و بورژوا لیبرالی اپوزیسیون ،

آنچه نقش سلط را در تاسیس رژیم دهن و عمل توده‌های مخالف رژیم ایفا میکرد چشم دوختن به "بالا" و امید به تغییر در "بالا" بود. همانطور که گفتیم بخش بزرگی از نیروهای اپوزیسیون، از هنگام روی کار آمدن جمهوری اسلامی بسعد، سیاستهای متزلزل، توهم برانگیز و سازشکارانه در برابر رژیم داشتند. سازمانهای پوپولیستی همچون رزمندگان، پیکار، وحدت انقلابی و... ذهن توده‌ها را با نوسانات نظری و سیاسی خود در بر خورد به ماضی گوناگون جامعه از جمله ایجاد توهم نسبت به انقلابی یا موقتی بودن این یا آن جناح رژیم آشفته میکردند. جریان موسوم به "خط ۵" تنها به مطالبات اقتصادی برای کارگران پرداخته و آنان را به گریز از سیاست (در واقع به دنباله روی از بورژوازی) تشویق مینمود. سازمانهای مانند اتحادیه کمونیستها، حزب رنجبران و راهکارگر چه در موضع نسبت به چین و شوروی دارای اختلاف بودند اما در اتحادیه‌ها نسبت لیبرالی نسبت به جمهوری اسلامی وجه مشترک داشتند. سیاست سبفا در برابر جمهوری اسلامی، کمالات روانه بود (کافیست تنها موضع و عملکردهای این سازمان در برابر پرورش رژیم به خلق دو خلق ترکمن را مورد توجه قرار داد) تا جاییکه بالاخره اکثریت سبفا بطور کامل سرد راه حزب توده نهاد و به ضد انقلاب جمهوری اسلامی پیوست. سازمان مجاهدین خلق ایران با گرایش به وحدت بالیبر-

الهای درون حکومت، در بهترین حالت خود چپ‌ترین نقد لیبرالی (و در همین حال راست‌ترین نقد خرده بورژوازی) از حزب جمهوری اسلامی، موجودیت سیاسی او را توضیح میداد. سبفا (اقلیت) در بهمن ماه ۶۰ درباره گذشته مجاهدین می گوید: "آنها که تا مدت‌ها با درک درست شرایط به نحو بسیار عالی در جهت تدارک سیاسی نظامی برای قیام توده‌ای تدارک دیده بودند، اکنون بفکرافتادند که با تکیه بر بخشهایی از ارگانهای سرکوب مادی و معنوی رژیم ... قیام را آغاز کنند و..." (کسار ۱۳۵، ص ۲، تاکید از ما است). بهیچوجه چنین نبود. مجاهدین نه تنها خواستار قیام توده‌ای نبودند بلکه هر جا مبارزات انقلابی و توده‌ای علیه جمهوری اسلامی در میگرفتند اکثر کوشش آنها این بود که برای جلب موقوفات جمهوری اسلامی نسبت به مجاهدین، خود را از شرکت در آن جریانات مبرا نشان دهند و حتی در صورت موافقت جمهوری اسلامی برای "حل مشکل" اقدام کرده و در برابر جنبش بایستند (به مقاله "مجاهدین خلق و جنبش مقاومت" مندرج در پیشرو شماره ۱ مراجعه کنید). سیاست آنها چیزی جز در پیش گرفتن مواضات و مظلوم نمایی در برابر رژیم برای راه یافتن به قدرت نبود... بنا بر این اگر جمهوری اسلامی خود مستقلاً قواشی برای خویش فراهم کرده بود، جریانات خرده بورژوازی و بورژوازی اپوزیسیون نیز

چهار طریق تزلزلات و توهم پراکنی نسبت به رژیم و چه از طریق گرایش و یا اتکا به این یا آن جناح رژیم از یک سو یعنی به تعبیر قوای جمهوری اسلامی و سوی دیگر به ضعف سیاسی و تشکیلاتی توده‌ها در برابر تهاجمات ضد انقلابی جمهوری اسلامی یا فراوانی رساننده بودند.

نتیجه همه این شرایط این شد که موج لیبرالی پس از ۳۰ خرداد توده‌ها را در خود گرفت. تزلزلات، سازشگرها و خیانتها دست بدست هم دادند و نتیجه مثبت خود را برای بورژوازی بسیار آوردند: توده‌ها که از قبل جریانات "بالا" (دعوی بین جناح بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی) را تعقیب میکردند، محتاط و نظاره‌گر معمول کاری نکردند و ترس و ضعف و زبونی خود را نشان داد. برای نمونه بنی صدر "فرمانده کل قوا" ب مردم فرمان میداد "ایستادگی کنید" ولی ایستادگی را در ارائه یک "میثاق" ارتجاعی تفسیر نمود. میثاقی که بهیچوجه به ایستادگی نیاز نداشت و حتی تاکتیک ترور کرده از سوی مجاهدین نیز بر قوامت آن زیادی میآید.

بدین ترتیب - در شرایطی که بیش از دو سال فعالیت اپوزیسیون غیر پرولتری در جهت آشفته ساختن مبارزات توده‌ها با مسموم تزلزلات و سازشکاریهای خرده بورژوازی و لیبرالی به علاوه قریب به دو سال ونیم سرکوب و تحمیق و عوامفریبی از سوی جمهوری



اسلامی، مبارزات و خواسته‌های دموکراتیک و انقلابی توده‌ها را کاهش داده بود. تهاجم جدید جمهوری اسلامی موجب کسب (ویا حفظ) اعتبار برای همه نیروها و گروه‌های اپوزیسیون غیر پرولتری گردید. جنایات و کشتار جمهوری اسلامی بحدی بود که حتی اپوزیسیون سلطنت طلب توانست هرگونه "شکسته‌نفسی" را کنار گذاشته و مدعی "دموکراسی" گردد!

مجاهدین که صاحب نفوذترین نیروی اپوزیسیون بودند، پس از ۳۰ه خردادانه تنها از سیاست لیبرالی خویش دست نکشیدند، نه تنها با اقدام انقلابی روی نیاوردند، بلکه حتی در لفظ نیز از خواسته‌های مطالبات طلبانه خرده‌بوژواشی دست کشیده و برنام‌های کاملاً لیبرالی - که منطبق بر مواضع و عملکرد سیاسی قبل از ۳۰ خرداد آنها و در تداوم آن بود - ارائه کردند. لیبرالیسم در برابر سرکوب غریبان! این بود سیاست مجاهدین در برابر جمهوری اسلامی.

سجفاً (اقلیت) پس از ۳۰ خرداد در کارشماره ۱۳۲ میگوید: "در این میان سازمان مجاهدین خلق با ارزیابی نادرست از شرایط، عدم توجه به مرحله تکامل رشد جنبش و برخی شیوه‌های نادرست اسیر پروکاسیون میگردد، در دام تحریکات هیئت حاکمه گرفتار

می شود و به پای مبارزه قطعی می‌رود و به یورش ارتجاع میدان میدهد." (کار ۱۳۲، ص ۰۲ ستون اول تاکید از ما است) کاملاً برعکس! سازمان مجاهدین خلق بهیچوجه به پای مبارزه قطعی نرفت و در پییش گرفتن تاکتیک ترور مقامات جمهوری اسلامی درست برای گریز از انجام یک مبارزه قطعی بود. تاکتیک ترور بازم مانند گذشته به تغییر در حکومت (آنهم بنفع مجاهدین) چشم دوخته بود. تاکتیکی که بر اساس ترس از بعید آمدن توده‌ها، ترس از رشد پرولتاریا و گسترش نفوذ کمونیسم در میان آنان و همچنین بر اساس حفظ بنیادهای جمهوری اسلامی استوار بود. سازمان مجاهدین خلق، برعکس ادعای اقلیت اتفاقاً ارزیابی درستی (درست بمعنای انطباق آن بر منافع و اهداف مجاهدین خلق) از شرایط داشت و کاملاً به "مرحله تکامل رشد جنبش" آگاه بود. این شرایط همان بود که ما پیشتر بدان اشاره کردیم. شرایطی که ساخته و پرداخته اپوزیسیون غیر پرولتری و منطبق بر اهداف و روشهای سیاسی آنان بود. روشهایی که بناگزی بر توده‌ها را به انفعال، تقلیل خواسته‌های دموکراتیک و امیدستن به این یا آن جناح و این یا آن مقام رژیم و غیره سوق میداد و در برابر اقدام سرکوبگرانه جدید و وسیع رژیم چیزی جز تردید و سازشکاری

نمی توانست از خود برورد دهد. عبارات دیگر همه بیرویه‌های بورژواشی و خرده بورژواشی ارکشته، خویش درو کردند: از یکطرف جمهوری اسلامی بدون روپرو شدن با یک مقاومت مؤثر و سازمان یافته، سراسری و توده‌ای سرکوبها و جنایات خود را ادامه داد و از طرف دیگر جنایات بیشمار جمهوری اسلامی موجب آبروداری نیروهای بورژواشی و خرده - بورژوایی اپوزیسیون گشت. در اینحال دیگر کسی در اینکه آنان قطعاً در برابر جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند، شکی نداشت. اقلیت، راه کارگر، مجاهدین و ... نمی توانستند گذشته خود را بیپوشا کنند و با تحریف کنند و ادعای رادیکال بودن بنمایند. اقلیت با اینکه تا مدت‌ها پس از ۳۰ خرداد هنوز از دادن شعار سرنگونی جمهوری اسلامی ابا داشت و با طرح شعار "مرگ بزرگ جمهوری اسلامی" ادامه تزلزلات گذشته خود نسبت به رژیم رانمایش میداد (و این در حالی بود که خود رژیم جناح لیبرالی را مورد سرکوب و تصفیه قرار داده بود)، از رادیکال بودن چیزی کم نداشت! سازمان مجاهدین خلق لیبرال تر نشده بود اما رادیکال تر بنظر میآمد زیرا حقانیت برنام‌ها و سیاست لیبرالی خویش را از جمله ددمنشانه جمهوری اسلامی به همین برنام‌ها و سیاست لیبرالی و نماندگان آن کسب مینمود، البته فزایندهای من در آوردی

## سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

نیربعضوان مبنای انبوع  
 "ناکنیکهای محوری" سازمان  
 مجاهدین برای پوشش سازشهای  
 گذشته و حال این سازمان بمدد  
 گرفته شده بود. جنایات رژیم  
 ونفرت از آن بعدی بود که دیگر  
 فلان هوادار ریچا هدین از خود  
 نمی پرسید که برای چه هدفی  
 خود را فدا می کند. او با این نمسی  
 اندیشید که آیا اهدافی که "شورای  
 ملی مقاومت" مدافع آنست به  
 مصالح توده ها غایت خواهد داد  
 و یا برعکس "شورا" همان مغزو  
 علی البدل ("آلترنا تیبو")  
 جمهوری اسلامی است. همینقدر  
 که او نیز با لافخه بنوعی علیه  
 جمهوری اسلامی مبارزه می کرد  
 برایش کافی بود.

سرکوب و کشتار از سوی جمهوری  
 اسلامی آنچنان بود که لیبرال ایسم  
 می توانست به انقلاب تعبیر  
 گردد و در چنین شرایطی شورای  
 ملی مقاومت مجمع بخش عمده  
 لیبرالها و مظهر نسبتاً متشکل موج  
 لیبرالی پس از ۳۰ خرداد گردید.  
 این موج آنچنان بخود مطمئن  
 بود که همه را به بلعیده شدن  
 (پیوستن به شورای ملی مقاومت)  
 دعوت میکرد اما چنانکه دیدیم  
 پس از مدتی تب و تاب آن فرو  
 نشست (تا جاییکه موجودی مانند  
 بنی مدربا راحتی خیال از آن  
 خارج - و یا اخراج - شد). با  
 اینحال اقلیت با قسار دادن  
 "مرگ بر حزب جمهوری اسلامی" در  
 سرلوحه شعارهای خود تا چند ماه  
 پس از ۳۰ خرداد. خود را با وضع

موجود که ملا هما هنگ ساخته بود  
 (اگرچه اقلیت بعدها از این شعار  
 "لیبرال-چیپی" دست کشید و زیر  
 فشار مارکسیسم انقلابی ناگزیر  
 ندبا نقد نسبتاً رادیکالی از  
 شورای ملی مقاومت مرزی بین  
 خود و شورا بکشد، اما عملاً در  
 کردستان بین یکی از اغا شورا  
 - یعنی حزب دمکرات - و کومه له،  
 جانبداری از حزب دمکرات را  
 برگزیده است).

در شرایط فوق الذکر، این  
 نیروهای جریان مارکسیسم  
 انقلابی بودند که در برابر موج  
 لیبرالی سرفروند پیدا کرده، نیرو-  
 های نماینده آنرا بطور قاطع و  
 پیگیر افشا نمودند و دموکراسی  
 نیم بند و رادیکالیسم ظاهری  
 نیروهای اپوزیسیون غیر-  
 پرولتری را بر ملا ساختند.

بیشتر گفتیم که سیاستها و  
 جنایات جمهوری اسلامی، این  
 رژیم را نزد توده ها بطور کامل  
 افشا و منفور نموده است. اما باید  
 بدین امر توجه داشت که سرکوبگر-  
 یها و دیکتاتورهای جریان جمهوری  
 اسلامی بویژه پس از ۳۰ خرداد ۶۰،  
 به جریان صرفاً ضد رژیمی و حتی  
 صرفاً ضد کمینی میدان داده است.  
 بعبارت دیگر پس از ۳۰ خرداد در  
 سایه جنایات جمهوری اسلامی  
 بسیاری از گروهها و نیروهای غیر  
 پرولتری، ضد کاری و مدافع  
 سرمایه داری امکان یافته اند که  
 تنها بدلیل مخالف بودن با  
 جمهوری اسلامی ماهیت بورژوازی  
 خود را بپوشانند، تنها وجود رژیم

اسلامی و با حتی شخص خمینی - نه  
 نظام طبقاتی ای را که رژیم  
 مدافع آنست - بانی این اوضاع  
 سها قلمداد نمایند و پده های  
 بورژوازی یا خرده بورژوازی خود  
 را راه غلامی نهایی جا معه وانمود  
 کنند. برای نمونه از خرداد ۶۰  
 تا کنون سیاست شورای ملی  
 مقاومت و در میان آن مجاهدین،  
 از یک سو ادعای دموکراسی (صرفاً  
 بر مبنای شعار مرگ بر خمینی و  
 با حداکثر مرگ بر رژیم خمینی!)  
 برای جلب توده ها و از سوی دیگر  
 توضیح جنبه های ضد دموکراتیک  
 و ضد کمونیستی این "دموکراسی"  
 برای بورژوازی ایران و جهان  
 و اثبات مطلوبیت و "حقانیت"  
 خود برای طبقه بورژوازی بوده  
 است.

بنا بر این علاوه بر حزب  
 کمونیست، نیروهای دیگری در  
 اپوزیسیون جمهوری اسلامی قرار  
 دارند که بنا به مصالح اقتضار و  
 طبقاتی که نمایند، آن هستند.  
 از انقلاب بیشتر از ارتجاع می  
 ترسند و از هم اکنون در فکر سد  
 کردن راه انقلاب آینده، حفظ  
 بنیادهای جمهوری اسلامی  
 (ارتش، بوروکراسی، حکومت  
 مذهبی و غیره)، حفظ نظام  
 سرمایه داری و برقراری دیکتاتور  
 توری بورژوازی تحت عناوین  
 جدید میباشند. توده ها این نیروها  
 را حداقل با این دلیل که در قدرت  
 نبوده اند بحد کافی نمی شناسند،  
 هنوز بخش زیادی از توده های  
 کارگرو حمتکش به ماهیت طبقاتی

## برقراری جمهوری دمکراتیک انقلابی

وجوه و معنای واقعی اهداف و برنامه‌های آنان واقع نیستند. بنا براین چنین نیروها شیی می‌توانند بسته‌ها بکنند تا چه اندازه توده‌ها به توهم پراکنی‌ها و فریبکاریهای آنان باور کنند، از اقدامات مستقیم و انقلابی توده‌ها برای کسب قدرت و پیشروی انقلاب جلوگیری نمایند. پس حزب کمونیست ایران در برخورد با این مسأله این وظیفه سنگین و خطیر را بر عهده دارد که ضمن مبارزه علیه جمهوری اسلامی، آلترنا تیو پرولتری خود را در برابر آلترنا تیوهای بورژوازی در ذهن و عمل توده‌ها جا بگیرد سازد، توده‌های طبقه کارگر را حول برنامه، سیاستها و شعارهای حزب متشکل و متحد نموده و آنان را در مبارزه برای سرنگون ساختن جمهوری اسلامی وکل نظام سرمایه داری رهبری نماید.

حزب کمونیست ایران در میان تمامی نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی مدافع پیگیر دموکراسی انقلابی و پرولتری، برچمدار مبارزه مستقل طبقه کارگر علیه کلیت نظام سرمایه داری، کلیت رژیم جمهوری اسلامی وکل طبقه بورژوازی است. حزب ما تاکنون کوشش و انرژی زیادی به افشای مدافعین ناپیگیر دموکراسی و همچنین افشای چهره ضد دموکراتیک و ضد کارگری آن نیروهای غیر پرولتری - که می‌خواهند به صرف اینکه جمهوری اسلامی با آنان

سرجنگ وارد تمام اهداف بورژوازی یا خرده بورژوازی خود را بعنوان راه نجات توده‌ها قالب کنند - اختصاص داده است. و این وظیفه ایست که همه چنان باید ادامه یابد.

۳۰ خرداد موقعیت و مواضع و عملکردهای نیروهای سیاسی مختلف در آن مقطع درسی دیگر به طبقه کارگر میدهد تا بدقت همه نیروهای سیاسی را مورد تحلیل و بازبینی قرار دهد. تداوم تیربارانها، شکنجه‌ها و کشتارهای وحشیانه جمهوری اسلامی طی این چند سال پس از ۳۰ خرداد نشان میدهد که علیرغم ناپیگیریها، بزدلیها و غیبتکاریهای خرده بورژوازی و بورژوازی، مقاومت و مبارزه علیه دیکتاتوری بورژوازی - اسلامی همچنان ادامه داشته و امکان گسترش آن به یک مبارزه وسیع و انقلابی توده‌ای در آینده وجود دارد. این امر مسلمی است که توده‌های تعدیده سرانجام علیه رژیم جور وستم اسلامی بپا خواهند خاست. در همین حال برای طبقه کارگر این امر مهمی است که از هم اکنون بدان اقدام نیروها در پیشبر انقلاب و پیچیدن راه‌های نهایی کارگران و زحمتکشان نقش داشته و خواهند داشت و کدام نیروها در برابر پیشروی انقلاب و راهی طبقه کارگر از زنجیر مناسبات سرمایه داری خواهند ایستاد.

۳۰ خرداد و حوادث پس از آن

با ردیگر به طبقه کارگر این نکته را اثبات می‌کنند که تا چه اندازه استقلال پرولتاریا و پیشقدم بودن آن در امر مبارزه دموکراتیک و انقلابی از اهمیت حیاتی برخوردار بوده و بنا براین حزب کمونیست ایران در مبارزه برای افشای پیگیرانه همه جریانها و خرده بورژوازی، ضد کارگری و ضد دموکراسی تا چه حد مدقق بوده است. طبقه کارگر ایران باید کاملاً گوش بزنگ باشد و این را بیاد داشته باشد که نیروهای ناپیگیر و سازشکار خرده بورژوازی و بورژوازی همانگونه که در مقطع ۳۰ خرداد در کدام بنحوی در برابر آنها جمعی واپس نشستند و ماهیت و اهداف واقعی خود را بروز دادند، در برابر پیشروی انقلاب آینده توده‌ها مانع ایجاد خواهند کرد. و بنا براین طبقه کارگر باید بتواند این بارها را کسب تجربه، تجربیات گذشته را بکار ببرد، در دام توهم پراکنیها و سازشکاریهای مخالفین طبقه کارگر گرفتار نشود. جمهوری بورژوازی اسلامی را بطور کامل درهم کوبد و با برقرار کردن وسیعترین دموکراسی، راه سرنگونی کامل بورژوازی و برقراری سوسیالیسم را هموار سازد.

شعب زکریا

۲۵ خرداد ۶۳

کارگران، به حزب کمونیست ایران پیوندید!



## سندیکا لیسم در پوشش سرخ

(تقدیر بر قطعنامه رزمندگان درباره سندیکاهاى سرخ)

مشاهده نکرده ایم . اما تا آنجا که بر مبنای نظرات مطرح شده در این جزوه میتوان تفاوت کرد، باید بگوئیم که اقل از نظر تاکتیکی و در برخورد به مسائل مشخص جنبش کارگری، سازمان رزمندگان با گذشته خود تسویه حساب نکرده است. آنچه در این قطعنامه بعنوان سندیکاهاى سرخ معرفی شده و کمونیستها و کارگران ایران موظف به تشکیل آن شده اند، در واقع نه یک تشکیلات توده ای کارگريست و نه یک سازمان حزبی؛ بلکه صرفاً یک ایده التقاطی و ذهنی درباره تشکیلات ویژه ایست که از معدل گرفتن بین حزب کمونیست و سندیکا حاصل شده است و لذا، حتی اگر تشکیل آن عملی و ممکن باشد، نه میتواند از انسجام سیاسی و قدرت و عملکرد تشکیلاتی یک سازمان حزبی در جنبش طبقه کارگر برخوردار باشد و نه قادر است مانند یک سازمان صنعتی و توده ای کارگری عمل کند. مادر این نوشته سعی می کنیم تا با بررسی بندهای مختلف قطعنامه، آن انحرافات نظری را که به پیچیدن چنین نسخه ای منجر شده است، نقد و بر ملا کنیم. به علاوه، در ادامه بحث خود که در شماره بعد خواهد آمد، در باره علل و شرایطی که رزمندگان پوپولیست را به اتخاذ چنین مواضعی واداشته است سخن خواهیم گفت و نظرات اثباتی خود را در

مورد تشکلهای حزبی و غیرحزبی طبقه کارگر و رابطه آنها با یکدیگر در شرایط مشخص حاضر، ارائه خواهیم داد.

متن قطعنامه را میتوان از لحاظ مضمون به دو بخش تقسیم کرد: اول نظرات و احکام کلی در باره نقش مبارزات اقتصادی و اهمیت اتحادیه ها در جنبش کارگری (بندهای ۱ تا ۷) و دوم تعیین وظایف کمونیستها در رابطه با تشکیل اتحادیه های کارگری، تعیین برنامه عمل این سندیکاها و رهنمودهای درباره چگونگی تشکیل آنها (بندهای ۸ تا ۱۸). مانیز ابتدا به جنبه اول می پردازیم. قطعنامه درباره نقش و اهمیت مبارزات اقتصادی کارگران چنین می گوید:

" سرمایه داری در جریان تعزرات مداوم خود به سطح معیشت کارگران، آنان را به مبارزه ای دائمی برای بهبود شرایط فروش نیروی کار خویش سوق می دهد. مبارزه اقتصادی، شکل مقدماتی، دائمی و ضروری مبارزه طبقه کارگراست. کارگران در طی مبارزات روزمره برای رفع حوایج فوری خود آبدیده می شوند و بهش از پیش به اشکال گوناگون استثمار سرمایه، به تفاد منافع خود با سرمایه داران، به لزوم مبارزه بر علیه کارفرمایان و به ضرورت اتحاد و همبستگی پی می برند. کارگران کارفرمایان و دولت را

در این مبارزه وادار به کذشتهای جزئی خواهند ساخت و این به آنان سرچشمه با یان ناپذیر نیرویشان را نشان خواهد داد. (بندها قطعنامه)

در این که کارگران در اثر مبارزات روزمره و بر سرخواستهای صنفی و اقتصادیشان آبدیده میشوند و به تفاد منافع خود با سرمایه داران و ضرورت اتحاد و همبستگی پی میبرند، تردیدی نیست. اما این تنها یک جنبه از واقعیت است. جنبه دیگر، که در قطعنامه کاملاً منکوت مانده، اینست که نقش آگاهی بخش مبارزات روزمره و اقتصادی کارگران، نقشی بسیار محدود و ابتدائی است. یعنی طبقه کارگر نمیتواند صرفاً بر مبنای کسب تجربه و درس آموزی از مبارزات اقتصادی و صنفی - هر اندازه هم که این مبارزات ابعاد و دامنه گسترده ای داشته و سازمان یافته باشند - به منافع و آرمانهای طبقاتی خود، یعنی آنچه تنها سوسیالیسم میتواند به طبقه کارگر بیاورد، دست یابد. امروز این حقیقت برای هر مارکسیستی که "چه باید کرد" لنین را خوانده و درک کرده باشد، در زمره بدیهیات محسوب می شود.

لنن در چه باید کرد، نظرات اگونیسمیستهای روسه را که ضعفها و محدودیتهای گریز - ناپذیر مبارزات اقتصادی کارگران را نادیده می گرفتند و معتقد بودند که طبقه کارگر از طریق این مبارزات میتواند بر منافع و اهداف طبقاتی خود

آگاه شود، عمیقاً مورد نقد قرارداد و جوهر اکونومیستی این نظرات را بروشنی آشکار ساخته است. مادر اینجا لزومی نمی بینیم که تمامی استدلال‌ها را بر علیه این نظریه تکرار کنیم. اما شاید نقل ارزیابی لنین از مبارزات اقتصادی کارگران روسیه در سالهای ۹۰ قرن گذشته، بتواند مسأله مورد بحث ما را بیشتر روشن کند. لنین در مورد این مبارزات که حتی تا حد زیادی "سیستما تیک و آگاهانه" بودند، یعنی مبارزاتی بودند که در آنها "خواستهای مشخصی عرضه می‌گردد، از پیش حساب میشود که چه لحظه‌ای برای اقدام مناسب تر است، موارد و نمونه‌های معینی که در نقاط دیگر مشاهده شده است مورد بحث قرار می‌گیرد و غیره و غیره"، چنین نظر می‌دهد که "این اعتبارها بخودی خود هنوز مبارزه سوسیال دموکراتیک نبودند، بلکه مبارزه تریونیونیستی بودند و از بروز تضاد میان کارگران و کارفرمایان خبر می‌دادند. ولی خود کارگران به تناقض آشتی ناپذیر میان منافع خویش و سرپای نظام سیاسی و اجتماعی امروزین پی نمی‌بردند و اصولاً هم نمی‌توانستند پی ببرند".

(چه باید کرد، تاکیدها از ماست) بعبارت دیگر از نظر لنین مبارزات خود بخودی کارگران - یا با فرمول بندی رزمندگان "مبارزه داشمی که پرولتاریا برای بهبود شرایط فروش نیروی کار خویش به سمت آن سوق می‌یابد" - هر اندازه هم که نقشه مند و سیستماتیک

باشد، در نهایت مبارزه‌ای تریونیونیستی است و لذا تنها میتواند به پیدایش و رشد آگاهی تریونیونیستی در میان طبقه منجر شود.

در قطعنا مه رزمندگان دقیقاً همین غفلت تریونیونیستی مبارزات اقتصادی کارگران مسکوت مانده و نادیده گرفته شده است. اما مسأله همین جا ختم نمی‌شود. تاکید بکجانبه نویسندگان قطعنا مه بر نقض و اهمیت مبارزات اقتصادی کارگران و مسکوت گذاشتن آنها و نتوانیهای اجتناب ناپذیر این مبارزات، تنها جزئی از سیستم نظری‌ای است، که چنانکه خواهیم دید، اصولاً هیچ مرز مشخص و تفاوت اساسی میان "جنبش تریونیونیستی" و "کمونیستی" و "تشکل حزبی" و "سندیکاتی" طبقه کارگر قائل نیست.

دیدگاه اکونومیستی رزمندگان، که در بند ۱ قطعنا مه بطور پوئیده و شرمگینی خود را به نمایش گذاشته، وقتی کاملاً آشکار می‌گردد و یاد واقع به نتیجه منطقی خود میرسد که نویسندگان قطعنا مه در ادامه نظرات فوق، به توصیف و تعریف اتحادیه‌ها و نقش و جایگاه آنها در جنبش کارگری میپردازند و بر این مبنا باین نتیجه میرسند که "شعار اساسی جنبش کمونیستی در قبال جنبش طبقه کارگر عبارتست از "ایجاد سندیکا های سرخ و اتحادیه‌سراسری سندیکا های سرخ ایران"!

آنچه در بندهای مختلف

قطعنا مه در اثبات این نظریات شده است، تماماً و بکسره نقطه نظراتی است که رکن سندیکالیستی است. ما پائین تر این مسأله را نشان خواهیم داد، اما قبل از آن لازم است در مورد شعار ایجاد سندیکا های سرخ، که رزمندگان نظرات و ایده‌های سندیکالیستی خود را در پشت آن پنهان ساخته است، توضیحاتی بدهیم.

رزمندگان شعار تشکیلی سندیکا های سرخ را از کمینترن، که در کنفرانس سوم آن در سال ۱۹۲۱ در دستور کمونیستها قرار گرفت، اقتباس کرده و بدون کمترین درکی از نقش سندیکاها در آن دوره از جنبش کارگری و ملزومات و شرایط معینی که ایجاد سندیکا های سرخ را در آن دوره ایجاب می‌کرد، آنرا به شرایط امروز ایران تعمیم داده است. در آن زمان سندیکا های کارگران اروپا، که از دوران قبل از جنگ جهانی اول دارای فدراسیون بین المللی، یا انترناسیونال خود بوده و نفوذ وسیعی در میان کارگران داشتند، عمدتاً از یک مثنی رفرمیستی و سازشکارانه که با سیاستهای اپورتونیستی احزاب و رهبران سوسیال شونیست وابسته به انترناسیونال ۲ منطبق و هم جهت بود، پیروی می‌کردند. کمینترن بمنظور مقابله با رفرمیسم سنتی این سندیکاها و جذب توده‌های کارگر به اهداف و سیاستهای انقلابی احزاب کمونیست، امر ایجاد بین الملل سندیکا های سرخ را در دستور کار خود قرار داد و



وجوه اختلاف و تفاوت این دو دوره مبارت از این خواهد بود که :  
۱- در آن زمان نه تنها سند - یکاهای وسیع و توده‌ای کارگری در کشورهای مختلف اروپا وجود داشتند، بلکه این سندیکاهای اهداف و سیاستهای رفرمیستی واحدی را تحت رهبری انترناسیونال خود تعقیب می کردند ، حال آنکه در ایران امروز چنین سندیکاهایی وجود خارجی ندارند .

۲- مبارزه کمونیستها بر علیه رفرمیسم و اپورتونیسیم در جنبش کارگری عمدتاً از کانال مبارزه برای تثبیت سیاست انقلابی در این سندیکاهای می گذشت ، در حالیکه در مبارزه کمونیستهای ایران سندیکاهای دارای چنین نقش و مکانی نیستند .

۳- کمونیست ها برای ارتباط با توده‌های وسیع کارگرنهاز به فعالیت در این سندیکاهای و با برقراری انترناسیونالی در برابر آن داشتند ، اما در شرایط امروز ایران و در غیاب این سندیکاهای ، بالطبع چنین ضرورتی نیز اصولاً نمی تواند مطرح باشد .  
۴- در کشورهای اروپایی در آن زمان ، مبارزه سندیکایی قانونی بود و این امر اسلام موجودیت و فعالیت سندیکاهای سرخ بصورت فلتنی را ممکن و میسر می ساخت ، در حالیکه در شرایط امروز ایران چنین امکانی وجود ندارد .

۵- دولت پرولتری شوروی برای

بمنظور تثبیت هژمونی کمونیستی و سیاستهای انقلابی در آنها و فراهم آوردن زمینه و پیش شرطهای مساعد برای ایجاد سندیکاهای سرخ ، تشکیل میداد . و این مبارزه‌ای بود که تقریباً در تمام طول دهه ۱۹۲۰ بین انترناسیونال سرخ و انترناسیونال زرد آمستردام در جنبش سندیکایی کارگران اروپا ادامه داشت .

بنابراین بطور خلاصه میتوان گفت که ایجاد سندیکاهای سرخ تاکتیک مشخصی بود که از جانب کمینترن در بزغورد — اتحادیه‌های پر نفوذ و وسیعی که رفرمیسم و اپورتونیسیم را در میان توده‌های کارگر اروپا اشاعه میدادند و بمنابهای معنی در برابر جذب کارگران به سویالیسم و احزاب کمونیست عمل می کردند ، اتخاذ شد . تاکتیک معینی که ضرورت و حقانیت خود را نه از خصوصیات و ویژگی‌های در خود سندیکاهای کارگری ، بلکه از مسائل و نیازهای مشخص جنبش کارگری در اروپای دهه ۱۹۲۰ کسب می کرد و نمایانگر جنبه معینی از مبارزه میان انترناسیونال لنینی و جریان‌های منحل وابسته به انترناسیونال دوم در سطح اروپا بود . اگر بخواهیم بطور خلاصه و موجز شرایط دوران اعلام و اتخاذ این تاکتیک از جانب کمینترن را با شرایط امروز ایران مقایسه کنیم ، مهمترین

در کنگره سوم خود رهس برنامه و اصول تشکیلاتی سندیکاهای سرخ و رابطه آنها با سندیکاهای رفرمیستی موجود را معین کرد و به تصویب رساند . معمولیات و رهنمودهای این کنگره ، همچنین کنگره موسس انترناسیونال سندیکاهای سرخ که بلافاصله بعد از کنگره سوم کمینترن تشکیل شد ، بخوبی نشان دهنده ضرورت عملی و غلظت تاکتیکی شمار تشکیل سندیکاهای سرخ ، بمنابهای انترناسیونالی انقلابی سندیکاهای زرد موجود و در بزغورد — موانع معینی است که این سندیکاهای بر سر راه جذب توده‌های کارگر اروپا به سیاستهای کمینترن و احزاب کمونیست وابسته به آن ، ایجاد کرده بودند . رهس وظایف کنگره موسس انترناسیونال سندیکاهای سرخ عبارت بود از " سازماندهی بهتر مبارزه علیه انترناسیونال زرد آمستردام ( انترناسیونال سندیکاهای رفرمیست ) " ، " تعیین رابطه عملی بین سندیکاهای انقلابی و احزاب کمونیست در هر کشور " و " فرموله کردن دقیق رابطه بین کمیته‌های اجرایی انترناسیونال سندیکاهای سرخ و انترناسیونال کمونیستی " . ( از سخنرانی زینوویف در کنگره سوم کمینترن ) .

از لحاظ عملی نیز اساس سیاست انترناسیونال سندیکاهای سرخ را فعالیت و مبارزه در داخل سندیکاهای رفرمیستی موجود

## زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

تحکیم قدرت خود به حمایت سن المللی و بویژه پشتیبانی فعال توده‌های کارگر اروپا نیاز داشت و این خود یکی از دلایل اساسی طرح تاکتیک تشکیلاتی سندیکاهاى سرخ از جانب بلشویکها و تصویب و اتخاذ آن از سوی کمیتز بود، درحالیکه در شرایط کنونی، طرح این شعار از جانب رزمندگان، چنانکه نشان خواهیم داد، تنها باین کار می‌آید که حمایت عقب مانده ترین کارگران تریدو- نیونیست در جنبش کارگری ایران را به سوی رزمندگان جلب کند.

۶- وجه سیاسی و انترناسیونال- لیستی مبارزه بر سر ایجاد سندیکاهاى سرخ، بر وجه اقتصادی و جنبه ملی و ملی این مبارزات پیشی می‌گرفت، در حالیکه، چنانکه باز خواهیم دید، سندیکاهاى سرخ رزمندگان تشکیلاتی است با مطالبات صرفاً اقتصادی که حتی بدرد مبارزات صنفی کارگران ایران نیسی خورد.

مادر این مقایسه وارد جزئیات بیشتر نمی‌شویم. آنچه برشمرديم برای نشان دادن تفاوتهاى کاملاً بارز و آشکار وضعیت امروز جنبش کارگری ایران با اروپای ۶۰ سال قبل کافی است. اما چرا رزمندگان هیچکدام از این تفاوتها را نمی‌بینند و در موضعگیری خود حساب نمی‌آورد؟ آیا دلایل و ملزومات مشخص دیگری باعث اقتباس شعار "ایجاد سندیکاهاى سرخ" از جانب رزمندگان شده است؟ خیر! در قطعنامه

هیچ بحث و تحلیلی در مورد شرایط و زمینه‌های مشخص طرح و اتخاذ این شعار نخواهیم یافت. در واقع مسأله اینست که از نظر رزمندگان اصولاً وظیفه ایجاد سندیکاها، یک امر تاکتیکی و مبتنی بر شرایط معین نیست، بلکه وظیفه‌ایست که در هر شرایطی مستقیماً و خود بخود از خواص و قابلیت‌های ذاتی و لایتنیغیر اتحادیه‌های کارگری نتیجه می‌شود. احکام و نظراتی که در بندهای مختلف قطعنامه در توصیف و تعریف اتحادیه‌ها بیان شده است، تماماً موبد این گفته‌هاست:

" اتحادیه‌های کارگری وسیع مناسبترین تشکیلات طبقه کارگر برای مبارزه بر علیه تجارزات بی‌وقفه سرمایه‌داری به سطح معیشت کارگران و بمنظور هدایت مبارزات اقتصادی بر علیه کارفرمایان و دولت می‌باشد. در هیچ جای جهان افزایش همبستگی و تحکیم قدرت پرولتاریا جز از طریق ایجاد و بسط همه‌جانبه نفوذ و فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری و تأمین پیوندی فشرده میان این اتحادیه‌ها و جنبش کمونیستی صورت‌نپذیرفته است. در ایران نیز وضع از همین قرار است. اتحادیه‌های کارگری "مکتب کمونیسم" و آموزشگاه‌های مقدماتی و ضروری پرولتاریا برای تدارک موجبات انقلاب اجتماعی بوده و خواهد بود. اتحادیه‌های کارگری همچون طبقه واسط میان کمونیستها و توده‌های وسیع طبقه کارگر بشمار آمده، جنبش

کمونیستی برای پیشبرد موفقیت آمیز فعالیت‌های خود در درون پرولتاریا ناگزیر از اتکال بدانها خواهد بود.

( بند ۲ قطعنامه )

" اتحادیه‌های کارگری میبایست نه تنها ستاد مبارزه پرولتاریا برای بهبود شرایط زندگی وی، بلکه علاوه بر آن کانون مبارزه سیاسی و همچون ابزار مبارزه در راه انقلاب اجتماعی باشد.

( از بند ۳ )

" پیوند نزدیک میان اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست و هدایت اتحادیه‌ها توسط حزب شرط ضروری ارتقاء اتحادیه‌ها به کانونهای مبارزه سیاسی و ابزار مبارزه در راه انقلاب اجتماعی می‌باشد. لذا جنبش کمونیستی ایران وظیفه خود میداند که در ایجاد و بسط همه‌جانبه اتحادیه‌های کارگری و برای پیشبرد مبارزات اقتصادی طبقه کارگر از بذل بزرگترین مسامحه درینغ نورزیده، در همان حال بسا تبلیغ و ترویج مستمر کمونیستی ... اتحادیه‌ها را به وسایل مبارزه برای نیل به جمهوری انقلابی شورایی ایران، بعنوان هالترین تدارک برای انقلاب سوسیالیستی، و کانونهای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی بدل سازند." ( بند ۴ )

اتحادیه‌های کارگری بمثابه " مناسب ترین تشکیلات هدایت مبارزات اقتصادی کارگران "، " مکتب کمونیسم و آموزشگاه ضروری پرولتاریا برای انقلاب اجتماعی "، " کانون مبارزه سیاسی " و بالاخره تشکیلاتی که

جنبش کمونیستی برای " نیل به جمهوری انقلابی شورایی ایران " ( بهتر نبود نویسندگان قطعنامه برای حفظ انسجام نظرانشان جمهوری مورد نظر خود را نیز " جمهوری انقلابی - سندیکایی ایران " می نامیدند؟ ) ، برای " تدارک انقلاب سوسیالیستی " و " خلاصه برای " پیشبرد موفقیت آمیز فعالیتهای خود " در تمام زمینهها " ناگزیر است به آنها اتکا نماید " !

گوئی این حملات نه در یک قطعنامه تاکتیکی کمونیستی ، بلکه از جانب سندیکالیستها و نمایندگان جنبش تری دیونیونی طبقه کارگر خطاب به کمونیستها نوشته شده است . سندیکالیستهای که بر خود نام کمونیست میگذارند ، اما بهینش و تفکر آنان از دایره تنگ و محدود جنبش صنفی و اقتصادی طبقه کارگر فراتر نمی رود . سندیکالیستهای که برای تبدیل ساختن شعار " ایجاد سندیکاهای سرخ " به شعار جنبش کمونیستی ، با در واقع برای تنزل دادن وظایف جنبش کمونیستی تا حد اهداف و مقاصد تنگ نظرانه خود ، ابتدا مکان و نقش اتحادیهها را تا سطح عالیترین تشکلات طبقاتی پرولتاریا ، یعنی حزب کمونیست ارتقا می دهند و سپس خطاب به کمونیستها اعلام میدارند که " برای پیشبرد موفقیت آمیز فعالیت های بنیان ناگزیرید به اتحادیهها اتکا کنید " !

برای نشان دادن ماهیت آنان را کوسدیکالیستی نظرات

رزمندگان ، باید مقدمتاً نکتهای را در باره شیوه کلیشه پردازانه رزمندگان در قطعنامه نویسی ، توضیح دهیم . رزمندگان برای اثبات ضرورت " ایجاد سندیکاهای سرخ " به همان شیوه ای متوسل می شود که در اقتباس این شعار از کمینترن بکار برده بود ؛ یعنی الگو برداری از متون و اسناد مارکسیستی بدون درک و فهم ملزومات سیاسی و زمینه و شرایط مشخص تاریخی آنچه در این متون نوشته شده است .

البته این شیوه کار تنها به رزمندگان و قطعنامه مورد بحث ما محدود و منحصر نمی شود ، بلکه سبک کار سنتی تمام جریانها و پوپولیست در اتخاذ مواضع تاکتیکی و قطعنامه نویسی همواره چیزی جز این نبوده است . " محسنات " این سبک کار نیز در اینست که از یکسوی ظاهر آن موضع معینی مبتنی بر تحلیل مشخص مسائل روز و از جانب " سازمان " طرح و اعلام می گردد و از سوی دیگر برای مقابله با هر اعتراض و نظر انتقادی که بخواهد بی ربطی ایستد موضعگیری را به شرایط مشخص حاضر آشکار سازد ، منبع پنهان و پوشیده ای از جملات و عبارات اتوریته های نظری مارکسیسم ، تعبیه می شود .

قطعنامه رزمندگان نشان میدهد که این شیوه غرور - بورژوازی " استناد به مارکسیسم " هنوز در میان پوپولیستها منسوخ نشده است . نویسندگان قطعنامه هر جا در متون مارکسیستی و در مباحثی که در

شرایط و بدلائل و مناسبتهای مختلف در باره اتحادیه های کارگری نوشته شده است ، جمله و با عبارتی یافته اند که ظاهراً با نظرات آنان خوانا نمی داشته است . آنرا از متن جدا کرده و در قطعنامه خود بدنبال هم ردیف کرده اند ( و البته از این نظر نیز چندان در مضیقه نبوده اند ، چرا که اگر قرار باشد به جملات و عباراتی مستقل و بریده شده از متن مشخص مباحثات استناد کنیم ، تقریباً در تایید ظاهری هر نظری چند خطی در متون مارکسیستی یافت می شود ) . ما در اینجا بعنوان نمونه تنها بگذریم یک مورد اکتفا می کنیم .

لنین در مقاله " بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم " می نویسد :

" در ابتدای تکامل سرمایه - داری اتحادیهها برای طبقه کارگر پیشرفت عظیمی بود ، زیرا انتقالی بود از حالت پراکندگی و ناتوانی کارگران به سرآغاز اتحاد طبقاتی . هنگامیکه عالی - ترین شکل اتحاد طبقاتی پرولترها ، یعنی حزب انقلابی پرولتاریا ( که شایستگی این عنوان را تنها وقتی خواهد داشت که بتواند پیشوایانرا با طبقه و توده در یک واحد کامل و جدایی ناپذیر بیکدیگر مربوط سازد ) آغاز پیدایش نهاد ، اتحادیهها ناگزیر رفته رفته برخی از صفات ارتجاعی و محدودیت صنفی و تمایل به - کنار ماندن از سیاست و تا حدودی کهنه پرستی خود و غیره



را آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان تکامل پرولتاریا جز از طریق اتحادیه‌ها و همکاری متقابل آنان با حزب طبقه کارگر انجام نگرفته است و نمی توانست انجام گیرد. ( تاکید ها از لنین است ) روشن است که لنین در اینجا سیر تاریخی تکامل جنبش کارگری را مد نظر دارد، و نه وضعیت مقطعی آنرا در هر شرایط معین. او ضمن توضیح اهمیت نقش اتحادیه‌ها در ابتدای تکامل سرمایه‌داری و جنبه‌های ارتعاشی آنها بعد از پیدایش احزاب کمونیست، برایین واقعیت تاریخی اشاره می کند که تکامل جنبش کارگری تنها از طریق همکاری بین حزب و اتحادیه‌های کارگری می توانست صورت بپذیرد.

در بند ۲ قطعنامه رزمندگان، که متن آنرا بالاتر ذکر کردیم، در میان جملات و عباراتی کلی و عام در توصیف و تمجید اتحادیه‌ها، به این عبارت برمی‌خوریم که:

" در هیچ کجای جهان افزایش همبستگی و تحکیم قدرت پرولتاریا جز از طریق ایجاد و بسط همه‌جانبه نفوذ و فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری و تأمین پیوندی فشرده میان این اتحادیه‌ها و جنبش کمونیستی صورت نپذیرفته است. در ایران نیز وضع از همین قرار است (۱)."

چنانکه می‌بینید، رزمندگان بخشی از گفته لنین در باره نقش تاریخی اتحادیه‌ها در سیر تکامل جنبش کارگری را از متن بحث جدا کرده و پس از تغییرات

"لازم" (جانشین کردن "جنبش کمونیستی" بجای حزب و اضافه کردن عبارت "ایجاد و بسط همه‌جانبه نفوذ و فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری")، بمثابة یک حکم کلی و عام که در مورد وضعیت امروز ایران نیز صادق است، در قطعنامه خود نقل کرده است. به نحوی که گوئی جنبش کارگری ایران در دور آن ابتدای تکامل سرمایه‌داری بسر می برد و اگر تکامل تاریخی جنبش کارگری، بدون اتحادیه‌ها ممکن نبوده است، در ایران امروز نیز بدون ایجاد اتحادیه‌ها، جنبش کارگری به پیش نخواهد رفت. درست مانند کسی که چنین فکر کند که چون وجود میمون تاریخاً پیش شرط تکامل انسان بوده است، پس برای هر نسل بشری نیز این امر صادق است!

تا همین جا این نکته روشن می شود که رزمندگان در روشی کردن از مقاله "بیماری کودکی..." حتی مفهوم و معنای واقعی جمله‌ای را که بعاریت گرفته است درک نکرده و آنرا مخدوش و تحریف کرده است. اما روح و اساس بحث لنین چیست و شرایط و مسائل معینی که این بحث را ایجاد می کرده است کدامست؟ لنین در مقاله "بیماری کودکی چپ‌روی" مبحثی را به نقد "چپهای آلمان" که تحریک کمونیست‌های فرمیشی وابسته به

انترناسیونال ۲ و عدم فعالیت در آنها را بنانه انقلابیگری و وفاداری خود به مارکسیسم میدانستند. اختصاص داده است. او برای اثبات اینکه باید در این سندیکاها، که توده‌های وسیعی از کارگران را در خود متشکل می ساختند، فعالیت نمود و با افتای رهبران اپورتونیست آنها و "تفسیر این سندیکاها از درون"، توده‌های کارگر را به سوسیالیسم و حزب کمونیست جذب کرد، ضمن ارائه دلایل مختلف، از جمله - در بخشی از بحث که در بالا نقل شد - بر مقام و نقش اتحادیه‌ها در سیر تکامل جنبش کارگری تأکید می‌کند. اساس و فشرده استدلال لنین اینست که "برای اینکه بتوان به توده کمک کرد و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی توده را بسوی خود جلب نمود، ... باید حتما در جایی کار کرد که توده‌هاست" و بنا بر این اگر توده‌های کارگر در سندیکاها متشکل شده‌اند، با وجود سیاستهای فرمیشی و اپورتونیستی رهبران آنها، کمونیستها موظفند که بمنظور نفوذ در جنبش کارگری و برقراری ارتباط با توده‌های کارگر، در این سندیکاها فعالیت نمایند. نیازی به توضیح نیست که در سراسر این بحث، و از جمله در عبارتی که رزمندگان بعاریت گرفته است، وجود سندیکا‌های کارگری وسیع و توده‌ای مفروض

## قدرت طبقه کارگر در تشکل اوست

گرفته شده است و اساس و جوهر کل بحث لنین نه سرس ایجاد اتحادیه ها ، بلکه برسر ضرورت فعالیت کمونیستها در اتحادیه های پرنفوذی است که وجود دارند اما اپورتونیسیم بر آنها حاکم شده است . بنابراین هیچ چیز مغرور تراز این نیست که کسی بخواهد در شرایطی که اصولا چنین مسأله ای وجود خارجی ندارد ، از وظیفه " ایجاد سندیکاها " و ضرورت برقراری پیوند میان حزب کمونیست و سندیکاهاشی که هنوز تشکیل نشده اند ، بحثنا به تنها طریق افزایش همبستگی و تحکیم قدرت پرولتاریا " داد سخن بدهد ! لنین برای نشان دادن ضرورت فعالیت کمونیستها در اتحادیه های کارگری که توده های وسیعی را در خود گرد آورده اند ، بر اهمیت رابطه متقابل احزاب کمونیست با اتحادیه های کارگری تاکیدی می کند و رزمندگان که از درک ضرورت و هدف سیاسی بحث لنین عاجز است ، بگمان اینکه گفته ای در تأیید موضع و سیاست آنار-کوندیکالیستی خود یافته است ، با ذوق زدگی اعلام می کند که " در ایران نیز وضع از همین قرار است " ! در ایران نیز ، ایجاد اتحادیه ها و بسط نفوذ و گسترش فعالیت این اتحادیه های هنوز ایجاد نشده و تأمین پیوند فشرده آنها با حزب کمونیست - که آن هم از نوع رزمندگانیش هنوز ایجاد نشده - تنها شرط افزایش همبستگی و قدرت پرو- لتاریاست ! و این قیاسه محکم سندیکالیستی است که

گمان می کند چهره خود را در پشت مارکسیسم پنهان کرده است ! در واقع آنچه رزمندگان در باره خصوصیات و قابلیت های اتحادیه های کارگری و رابطه این شکل ها با حزب و جنبش کمونیستی می گوید ، گر چه با جعلاتی عاریتی از متون مارکسیستی مزین شده است ، اما درست در نقطه مقابل ابتدائی ترین اصول و آموزش های مارکسیستی در باره شکل های حزبی و غیر حزبی طبقه کارگر قرار دارد .

برای نشان دادن این تناقض آن احکامی را که نویسندگان قطعنامه در توصیف اتحادیه های کارگری ردیف کرده اند ، یک بیک بررسی می کنیم .

۱- اتحادیه های کارگری بحثنا به " مناسب ترین تشکیلات هدایت مبارزات اقتصادی طبقه کارگر " برای هر مارکسیستی این یک بدیهیت است که مناسب ترین تشکیلات پرولتاریا برای هدایت مبارزه کارگران در کلیه عرصه های مبارزه و از جمله عرصه اقتصادی ، حزب کمونیست است و نه اتحادیه های کارگری و یا هر نوع شکل غیر حزبی دیگر . تنها سندیکالیست ها میتوانند با فراموش کردن این حکم بدیهی و پایه ای مارکسیسم ، مقام رهبری مبارزات اقتصادی طبقه کارگر را بدون هیچ قید و شرطی به اتحادیه های کارگری اعطا نمایند . ما از نویسندگان قطعنامه سؤال می کنیم که آیا از نظر آنان باید هر نوع اتحادیه کارگری ، و از جمله

مثلا تریه یونیونهای انگلیس را که دهها سال است به انا عه رفرمیسیم و اپورتونیسیم و به سازش کشیدن و مقیم گذارن مبارزات اقتصادی طبقه کارگر انگلیس مشغولند ، مناسب ترین ارگانهای هدایت مبارزات اقتصادی کارگران بحساب آورد ؟ اگر پاسخ رزمندگان با این سؤال منفی باشد ، آنگاه ناگزیر باید بپذیرد که اتحادیه های کارگری فی النفسه و بخودی خود " مناسب ترین ابزار هدایت مبارزات اقتصادی " نیستند ، بلکه این امر مشروط و منوط است به قدرت جنبش کمونیستی و درجه نفوذ و تأثیرات آن در جنبش سندیکا-ئی طبقه کارگر . عبارت دیگر اتحادیه های کارگری ، بحثنا به شکل های صغی و توده ای ، یعنی سازمانهای غیر حزبی طبقه کارگر ، در بهترین حالت ، یعنی تنها در صورتی که رهنمودها و سیاست های تاکتیکی حزب کمونیست را بپذیرند ، می توانند یکی از ابزارهای مناسب برای رهبری و سازماندهی مبارزات اقتصادی طبقه کارگر محسوب شوند .

۲- اتحادیه های کارگری بحثنا به تنها پیش شرط " افزایش همبستگی و قدرت پرولتاریا " در این تردیدی نیست که هر چه صفوف پرولتاریا متشکل تر و سازمان یافته تر باشد ، به همان نسبت طبقه کارگر از انجام و تمرکز نیروی بیشتری در مقابله با بورژوازی برخوردار خواهد بود . اما محور قرار دادن شکل های سندیکائی و تاکیدی بگمانه بر آنها تا حد منوط و مشروط کردن

امراض و تحکیم قدرت پرولتاریا به تشکیل وسط نفوذ و فعالیت اتحادیه‌ها، نظریه‌ای کاملاً انحرافی و آشکارا ضدکالیستی است.

از نقطه نظر مارکسیسم " قدرت طبقه کارگر " مفهوم و واقعیتهای ایدئولوژیک طبقاتی است که شاخص و معیاری بجز میزان آگاهی و شکل سوسیالیستی طبقه کارگر نمی‌تواند داشته باشد، و از اینرو افزایش و تحکیم قدرت پرولتاریا نیز تنها می‌تواند در گرو یک شرط باشد: رشد و گسترش جنبش کمونیستی و در نهایت ایجاد وسط نفوذ حزب کمونیست در میان طبقه کارگر. این تنها پیش شرط ضروری، عام و جهانی - نسومی است که بدون تحقق آن، نه اتحادیه‌های کارگری و نه هیچ نوع شکل دیگری - هر چند تاریحاً نقش مهمی در تکامل جنبش کارگری ایفا کرده باشد - نمی‌تواند لزوماً عاملی برای افزایش همبستگی و تحکیم قدرت پرولتاریا بحساب آید. تا آنجا که به نقش مشخص اتحادیه‌ها در این رابطه مربوط می‌شود، تمام آنچه یک مارکسیست می‌تواند بگوید اینست که بسط نفوذ حزب و جنبش کمونیستی در میان کارگران، علاوه بر تشکیل و توسعه ارگانهای حزبی در میان طبقه ( حوزه‌های حزبی، کمیته‌های کارخانه و غیره ) که عامل اساسی و تعیین کننده را تشکیل میدهد، مستلزم آنست که حزب برای ایجاد شکل‌های توسعه‌ای کارگری نیز بکوشد و همچنین با

شکل‌های غیر حزبی موجود - کارگران و از جمله اتحادیه‌های کارگری - در صورتیکه جنبش اتحادیه‌ها بی وجود داشته باشند - نیز پیوند برقرار کند.

۳- اتحادیه‌های کارگری بعنوان " مکتب کمونیسم و آموزشگاه ضروری پرولتاریا برای انقلاب اجتماعی " تاریخ تمام کشورها گواه بر آنست که طبقه کارگر تنها با نیروی خویش به چیزی جز آگاهی تریدونیونیونی یعنی اعتقاد به گرده آمدن در اتحادیه‌ها و مبارزه با کارفرمایان و واداشتن دولت‌ها به وضع این یا آن قانون مورد نیاز کارگران و غیره، نمی‌تواند برسد " (چه باید کرد) از اینرو پرولتاریا برای فراگرفتن کمونیسم به آموزشی بسیار فزاینده از آنچه تجربه روزمیره با او می‌آموزد و به تشکیلاتی ماهیتاً متفاوت از آنچه تریدونیونیونیسم می‌تواند بوجود آورد نیازمند است: یعنی به آموزشهای سوسیالیسم علمی و به حزب کمونیست بعنوان مروج و اشاعه دهنده این ایدئولوژی در میان توده‌های طبقه کارگر. باز روشن است که اتحادیه‌های کارگری تنها در همان حد که تابع سیاستها و تحت رهبری حزب کمونیست باشند ( که البته از آنجا که اتحادیه‌ها سازمانهای غیر حزبی اند، چنین امری همواره نسبی خواهد بود ) و تا آنجا که بعنوان عامل پیشبرد سیاستهای حزب راه را برای فعالیت مبلغین و مروجین کمونیست هموار سازند، می‌توانند ابزاری برای آشنا ساختن کارگران با ایده‌های سوسیالیستی بحساب آیند.

۴- اتحادیه‌های کارگری بعنوان " حلقه واسط میان کمونیستها و توده‌های وسیع طبقه و تشکیلاتی که جنبش کمونیستی برای پیشبرد موفقیت آمیز فعالیتها پیش در درون پرولتاریا، ناگزیر از اتکا به آنست "

در نقد این نظر کافست تا این واقعیات بدیهی را یادآور شویم که:

اولاً حلقه واسط بودن میان جنبش کمونیستی و توده‌های وسیع طبقه کارگر، یک صفت ذاتی و از پیشی اتحادیه‌ها نیست، بلکه تحت شرایط معینی اتحادیه‌ها می‌توانند چنین نقشی ایفا کنند. ثانیاً جنبش کمونیستی خود جنبشی در درون پرولتاریاست که حلقه واسط مورد اتکای آن با توده‌های وسیع طبقه را تشکیل می‌دهد و ثالثاً این اتحادیه‌های کارگری هستند که برای پیشبرد موفقیت آمیز فعالیتهاشان - یعنی اگرخواهند فعالیتهاشان را در جهت منافع طبقاتی پرولتاریا به پیشبرد ناگزیرند به حزب کمونیست و جنبش کمونیستی اتکاء نمایند و نه برعکس. ۵- اتحادیه‌های کارگری بعنوان " کانون مبارزه سیاسی، ابزار نیل به جمهوری انقلابی و کانون مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی " در اینکه کمونیستها موظفند که در جهت ارتقای مبارزات صنفی و مطالباتی کارگران به سطح یک مبارزه سراسری طبقاتی بکوشند و باین ترتیب باین مبارزات نیز جنبه سیاسی بدهند، هیچ تردیدی نیست. اما از اینجا بهیچ وجه چنین نتیجه نمی‌شود که شکل‌های



صنعی کارگری نیز میتوانند تا سطح کانون مبارزه سیاسی برو-

لتاربا ارتقا یابند و به ابزار سرکونی و تصرف قدرت سیاسی تبدیل شوند. اتحادیه، هراندازه هم که "سرخ" و "سیاسی" باشد، باز یک تشکل صنفی و غیر حزبی است و دقیقاً بخاطر همین غم - میانش نمی‌تواند در عرصه مبارزه سیاسی طبقه کارگر ابزاری موثر و قابل اتکا بحساب آید. تنها کسی می‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که خواهد مبارزه سیاسی پرولتاریا را در چهارچوب تنگ کارخانه‌ها و در قالب محدود مبارزه برسر خواستها و منافع صنفی بگنجانند و از "مبارزه روزمره کارگران برسر شرایط بهتر فروش نیروی کار" و بسا "جنبه سیاسی دادن به ایمن - مزارات" راهی تصرف قدرت سیاسی شود. و چنین کسی نه یک مارکسیست، بلکه یک آنارکو - سندیکالیست تمام عیار است.

رزمندگان نیز با ملقب کردن اتحادیه‌ها به "کانون مبارزه سیاسی" و "کانون مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی" درک نازل و محدود و نهایتاً آنارکو - سندیکالیستی خود را از سیاست پرولتری و مبارزه سیاسی طبقه کارگر به نمایش می‌گذارد و این بار با نسبت دادن اساسی ترین غفلت حزب کمونیست - حزب بعنوان سازمان سیاسی طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی و نیل به سوسیالیسم - به اتحادیه‌ها، عملاً ضرورت حزب را نفی وانکار می‌کند و نقش اصلی و تعیین کننده را حتی در عرصه

مبارزه سیاسی نیز، به اتحادیه واگذار می‌کند.

می بینید که در تمام احکام فوق درباره اتحادیه‌های کارگری این تشکل های صنفی و غیرحزبی طبقه کارگر تا سطح حزب کمونیست ارتقا یافته‌اند؛ و باین ترتیب از یکسو آن نقش و عملکرد واقعی که این ارگانها میتوانند در خدمت جنبش کمونیستی و اهداف و منافع اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر داشته باشند، مخدوش و تحریف شده‌است و از سوی دیگر جنبش کمونیستی، تا سطح جنبشی که نسبت به اتحادیه‌ها و جنبش سندیکالی دارای نقشی مشروط و تبعی است، تخفیف و تنزل یافته است. اساس و خلاصه بحث مادر مقابل این نظرات نیز تاکید بر این بدیهیات مارکسیستی بود که اولاً آگاهی، همبستگی و قدرت پرولتاریا در کلیه عرصه‌های مبارزه، مستقیماً و اساساً درگرو قدرت و بسط نفوذ جنبش کمو - نیستی و حزب کمونیست است و در نتیجه تماماً، اتحادیه‌های کارگری، مانند هر نوع تشکل غیرحزبی پرولتاریا، تنها تا آنجا که با جنبش کمونیستی مربوط بوده و سیاست های حزب کمونیست را بپذیرند، می‌توانند در خدمت اهداف و منافع طبقاتی پرو - لتاریا قرار بگیرند.

البته در قطعنامه رزمندگان از ضرورت رهبری اتحادیه‌ها توسط حزب کمونیست و وظایف مختلف کمونیستها در این رابطه

نیز سخن به میان آمده‌است. اما این امر نه از ماهیت سندیکا - لیستی درک رزمندگان از غم - میات و نقش و مکان اتحادیه‌ها و نه حتی از مشروط و محدود دیدن نقش حزب و جنبش کمونیستی در رابطه با جنبش کارگری، که نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیر چنین استنباطی است، چیزی کم نمی‌کند.

یک کمونیست از اینرور رهبری اتحادیه‌های کارگری بوسیله حزب کمونیست را ضروری میدانند که معتقد است درغیاب این رهبری، اتحادیه‌ها به مکتب تریدیونیو - نیسم، به تشکل‌های رفرمیستی و نهایتاً به ابزار دست بورژوازی تبدیل خواهند شد. اما از نظر رزمندگان، که از پیش چنین فرض کرده‌است که اتحادیه‌های کارگری "مکتب کمونیسم"، منها - سب‌ترین تشکیلات هدایت مبارزه اقتصادی کارگران، "شرط ضروری افزایش همبستگی و قدرت پرولتاریا"، "حلقه واسط کمو - نیستها با توده‌های کارگر" و غیره و غیره بشمار می‌آیند، مساله کاملاً برعکس است (و منطقیاً هم نمی‌تواند چنین نباشد).

رزمندگان باین دلیل از ضرورت پیوند نزدیک بین اتحادیه‌ها و جنبش کمونیستی و رهبری اتحادیه‌ها بوسیله حزب کمونیست سخن می‌گویند که معتقد است حزب کمونیست برای برقراری رابطه با توده‌های وسیع کارگر و نفوذ در میان آنان به

**بشکل حوزه‌های حزبی متشکل شوید**

اتحادیه‌های کارگری نیازمند است و بدون اتکاب اتحادیه‌ها نمی‌تواند در انجام این وظایف موفق شود و فعالیت‌هایش را در میان طبقه پیش ببرد!

و در اثر همین درک و استنباط سندیکالیستی از رابطه میان حزب و اتحادیه‌هاست که رزمندگان علیرغم آنکه خود باین واقعیت معترف است که اتحادیه کارگری پیش از یک تشکیلات غیرحزبی طبقه کارگر نیست، یعنی ساز-مانی که "نیاستی صرفاً در برگزیده کارگران کمونیست باشد و از اعضای خود الزام به پیروی از نظرات سیاسی معینی را خواستار شود"، با اینهمه به این توهم دچار می‌شود که اتحادیه‌های کارگری می‌توانند به "کانوهای مبارزه سیاسی طبقه کارگر" و "ابزار و کانون مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا" تبدیل شوند: معتقد است که "هر کارگر کمونیست باید بیدریختن کمک‌های خود را در اختیار سازمان سندیکا‌های سرخ قرار دهد"; و بالاخره اعلام می‌کند که "ایجاد سندیکا‌های سرخ و اتحادیه سراسری سندیکا‌های سرخ ایران" شعار اساسی جنبش کمونیستی در قبال جنبش کارگری است.

بر اساس چنین تلقی از رابطه میان حزب و سندیکا، و بر مبنای وظایفی که رزمندگان برای کارگران کمونیست و جنبش کمونیستی در قبال اتحادیه‌های کارگری قائل است، حتی جریان-ات سندیکالیستی آنکسار و

ارتدوکسی از نوع جریان "متورنی"، گرایش "کارگر، کارگری" و کلاً تمام طیف موسوم به خط ۵ رانیز میتوان جزئی از جنبش کمونیستی بحساب آورد. چرا که اینان نیز وظیفه اساسی خود را ایجاد سند-یگاها قرار داده‌اند و خودو همه کارگران کمونیست را ملزم به حمایت بیدریخ از سندیکاها میدانند. اینان نیز معتقدند که آگاهی و تشکل سوسیالیستی "از پائین"، یعنی حصول جنبش اقتصادی و از طریق فع-لیت سندیکاها در میان طبقه پا خواهد گرفت و همواره به کمونیستها گفته‌اند که "ساز-مانهای روشنگری و جدا از توده شما بدون اتکاب اتحادیه‌های کارگری راه بجائی نخواهد برد. اگر می‌خواهید در انجام وظایفتمان موفق شوید باید اتحادیه‌ها را به "کانون مبارزه سیاسی" و به ابزار رسیدن به جمهوری شورائی و سوسیالیسم تبدیل کنید."

در واقع در قطعا مه رزمند-گان نقش کمونیستها و جنبش کمونیستی چنان تحت الشعاع امر تشکیل سندیکاها و جنبش سند-یکائی قرار گرفته و "کمونیسم" مورد نظر رزمندگان چنان به سندیکالیسم نزدیک شده است که اعلام "ضرورت رهبری اتحادیه‌ها بوسیله حزب و جنبش کمونیستی" حتی برای جریان‌ات سندیکالیستی از نوع خط ۵ نیز نمی‌تواند جای هیچ ایراد و انتقادی باقی بگذارد.

خلاصه کنیم. آنچه رزمندگان نوشته‌است، نه تنها به یک

قطعا مه کمونیستی که بتواند رهنمود عمل و راهگشای مبارزه کارگران کمونیست و پیشروان جنبش کارگری قرار گیرد، کمتر-پس شایسته ندارد؛ بلکه از هر نظر شایسته‌است که "مانیفست سندیکالیسم" نامیده شود. ما-نیستی که به کار جلب و جذب دنباله‌روان و شیفتگان مبارزات اقتصادی کارگران و مبارزین راه "ایجاد سندیکا‌های مستقل" می‌آید.

مانا اینجا نظرات کلی-سای رزمندگان در مورد سندیکاها و رابطه آنها با حزب و جنبش کمونیستی را بررسی کردیم و نشان دادیم که: اولاً، رزمند-گان شعار ایجاد سندیکا‌های سرخ را، بدون فهم و درک ضرورت و مفهوم و هدف سیاسی این شعار، از کمینترن اقتباس کرده و به نحوی مکانیکی و کلیشه‌ای به شرایط امروز ایران تعمیم داده است و ثانیاً، نظرات رزمندگان در باره اتحادیه‌های کارگری، رابطه جنبش کمونیستی با اتحادیه‌ها و وظایف کمونیستها در برخورد به اتحادیه‌ها تماماً نظراتی آنا رکوسندیکا لیستی است که گر چه با استفاده از جملات مارکستی مارکسیستی بیان شده، اما در تناقض کامل با بدیهی ترین اصول مارکسیسم قرار دارد. چرا که خصوصیات، نقش و مکان حزب کمونیست را به اتحادیه‌های کارگری نسبت میدهد و باین ترتیب جایگاه و وظایف این دو نوع تشکل ماهیتاً متفاوت طبقه کارگر را کاملاً مخدوش و تحریف می‌کند.

اکنون در بخش دوم بحث خود، این مسأله را بررسی می-کنیم که رزمندگان بطور مشخص در مورد ضرورت ایجاد سندیکاهاى سرخ در شرایط حاضر ایران چه می گویند و چه رهنمودهای عملی معینی در این مورد ارائه می دهد.

تا آنجا که به مسأله ضرورت مشخص تشکیل سندیکاهاى سرخ در ایران مربوط می شود، همانطور که قبلاً اشاره کردیم، قطعاً رزمندگان حرفی برای گفتن ندارد! تمام آنچه در قطعنامه در این باره میتوان یافت اینست که "طبقه کارگر نمی تواند به سندیکاهاى زرد و رفرمیستی رضایت دهد... تجربه چندین ساله پرولتاریای ایران خیانت پیشگی و ماهیت ضد کارگری سندیکاهاى زردآرپامپری و سپس سندیکاهاى سراپا سیاه موسوم به "شوراهاى اسلامی" کنونی (که البته یک نام ابدامی رزمندگان و کاملاً بی مسمی است. چون نه رژیم هیچگاه شوراهاى اسلامی را سندیکانامیده است و نه هیچگاه کارگران چنین تئوری داشته اند) را برای وی آشکار نموده است. پرولتاریا نمی تواند به این سندیکاها... تن در دهد." (بند ۸)

قطعنامه ای که بندهای متعددی از آن به کلی گویی در باره محسنات و مزایای اتحادیه ها علی العموم، نقش و جایگاه مبارزات اقتصادی طبقه کارگر، وظایف عمومی تبلیغی و ترویجی در این مبارزات و حتی اعلام موضع در قبال جنگ ایران و عراق

اختصاص یافته است، آنجا که باید به بحث در باره ضرورت مشخص تشکیل سندیکاهاى سرخ - یعنی به وظیفه اصلی و محوری خود بمنابۀ یک قطعنامه تاکتیکی- بپردازد، تنها به ذکر این واقعیت اکتفا می کند که طبقه کارگر ایران سندیکاهاى رفرمیستی و ضد کارگری را تجربه کرده است و آنرا نمی پذیرد. گوئی اگر طبقه کارگر ایران چنین تجربه ای نداشت و به تشکیل سندیکاهاى زرد و رفرمیستی رضایت می داد، آننگاه کمونیستها برسر این دو راهی قرار می گرفتند که آیا باید سندیکاهاى زرد را تشکیل بدهند و یا سرخ را! روشن است که اصلاً بر سر انتخاب بین "سندیکاهاى رفرمیستی" و "سندیکاهاى انقلابی" نمی توانست هیچ بحث و ابهامی وجود داشته باشد. مسأله اساسی اینست که چه شرایط و عوامل معینی تشکیل سندیکاها را در شرایط مشخص حاضر ایران، به وظیفه اساسی جنبش کمونیستی تبدیل کرده است، و رزمندگان بجز تعریف و تمجید از خواص معجزه آسای اتحادیه ها، پاسخ دیگری برای این سؤال ندارد.

اما اگر رزمندگان می خواست مسأله تشکیل سندیکاها را نه بمنابۀ یک هدف کلی و درخود و برپایه خصوصیات و قابلیت های تغیلی و معجزه آسای سندیکاها علی- العموم، بلکه بمنابۀ یک امر تاکتیکی و مبتنی بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص جنبش کارگری در دوره حاضر مورد

بحث قرار دهد، آنگاه می باید قبل از هر چیز موضع و نظر انتقادی خود را در قبال عمومی ترین و فراگیرترین خواست و شعار توده ای کارگران در دوره اخیر، یعنی خواست تشکیل شوراهاى کارگری بیان میداشت و این نکته را روشن میکرد که چرا با وجود پیدایش و گسترش وسیع جنبش شورایی در دوران قیام و اولیسن سالهای بعد از آن، و با وجود آنکه خواست تشکیل شوراها به یکی از مطالبات اساسی توده های کارگر و یکی از مسائل اصلی مبارزه میان طبقه کارگر و بورژوازی ایران تبدیل شده است، با این همه کمونیستها باید برای تشکیل سندیکاها مبارزه کنند؟ آیا ناگزیری بورژوازی از برسمیت شناختن لااقل نام شوراها در قانون اساسی و طرح قانون کار، تلاش رژیم در پوختاندن ماهیت ضد کارگری ارگانهای وابسته بخود در کارخانه ها تحت عنوان شوراهاى اسلامی، وعده و وعیدهای عوامفربانۀ بورژوا- لیبرالهای ایوزیسیون مبنی بر مجاز شمردن وفانویت بخشیدن به امر تشکیل شوراها بمنظور جلب نظر کارگران، که نمایانگر جنبه های مختلف عکس العمل بورژوازی نسبت به جنبش توده ای شورایی است، و ازسوی دیگر درسهای غنی و پرباری که توده های کارگر و کارگران پیشرو از نقاط ضعف و قوت جنبش شورایی و تجربه تشکیل شوراهاى کارگری در اکثر قریب



با توافق کارخانه‌ها و مناطق صنعتی کسب کرده‌اند، مطرح شدن خواست تشکیل شورا‌های واقعی هر جا که کارگران برعلیه "شوراها" و انجمن‌های اسلامی موجود به مبارزه برمی‌خیزند و بالاخره در دستور قرار داشتن امر سرنگونی جمهوری اسلامی و برقرار کردن دموکراسی شورایی بمثابة آلترناتیو دموکراتیک پرولتاریا، آیا تمام این واقعیات نشاننده اهمیت و مکان ویژه‌ساله شوراها در مبارزه میان بورژوازی و پرولتاریای ایران در شرایط حاضر نیست؟ اگر چنین است، چرا باید کمونیست‌ها در چنین شرایطی وظیفه‌آسانی خود را تشکیل سندیکاها قرار دهند؟ آیا کارگران از مطالبه تشکیل شورا دست کشیده‌اند و شعار "اجساد سندیکا‌های سرخ" به یک خواست توده‌ای تبدیل شده‌است؟ آیا شرایط و زمینه‌های عینی تشکیل شورا‌های واقعی از میان رفته و شرایط برای تشکیل سندیکا‌های سرخ فراهم شده‌است؟ با اصولاً و از لحاظ تئوریک خواست تشکیل شوراها یک مطالبه انحرافی است که کمونیست‌ها باید با آن مخالفت کنند و شعار تشکیل سندیکا را بجای آن قرار دهند؟

بدون پاسخگویی باین سئوالات و بررسی مسائل مشخصی در این سطح، هرگونه اظهار نظر و اعلام موضعی در این باره که در شرایط حاضر ایجاد چه نوع تشکیلات توده‌ای کارگری باید در دستور کار کمونیست‌ها قرار گیرد، چیزی جز کلی‌بافی و نظریه پردازی ذهنی گرایانه و نامربوط به

مسائل واقعی جنبش کارگری نخواهد بود و کمترین نقش و تأثیری در راهگشایی عملی مبارزات طبقه کارگر نخواهد داشت.

کلی‌بافی‌های آنارکوسند-یکالیستی رزمندگان در دفاع از شعار "تشکیل سندیکا‌های سرخ" نیز از این قاعده مستثنی نیست. حتی آنچه که در خود قطعنامه درباره برنامه عمل و شیوه تشکیل سندیکاها عنوان شده‌است، بروشنی نشان می‌دهد که چگونه سندیکا‌های سرخ رزمندگان تنها بر روی کاغذ می‌توانند موجودیت پیدا کنند. رزمندگان درباره برنامه عمل سندیکاها چنین می‌نویسد: "آن برنامه‌ای که کمونیست‌ها خواهند کوشید در انقلاب حاضر به پرچم سندیکا‌های سرخ بدل سازند، برنامه حداقل پرولتاریاست. اما با توجه به درجه آگاهی و میزان تجربه مستقیم توده‌های وسیع کارگران ایران، منشور برنامه عمل سندیکا‌های سرخ در حال حاضر نمی‌تواند بلا واسطه برنامه حداقل پرولتاریا باشد."

و سپس قطعنامه برنامه عمل میسوطی شامل ۲۱ خواست مطرح می‌کند که به جز مطالبه آزادی زندانیان سیاسی، تمامی مواد دیگر آن صرفاً به مطالبات صنفی و اقتصادی کارگران اختصاص یافته‌است. در مورد شیوه تشکیل سندیکاها نیز رزمندگان معتقد است که "بغاطر اختلاف گسترده کنونی" و "ممنوعیت تشکیل سندیکاها"، "در لحظه حاضر تشکیل سندیکاها و اتحادیه-

های سرخ تنها بصورت مخفی (با تقریباً مخفی) میسر است" و "از آنجا که توده‌های وسیع کارگران فورا قادر به کنار بست همه جانبه اصول پنهان‌کاری نمی‌باشند، مخفی بودن سند-یکاهای سرخ وسیع و فراگیر بودن آنها رادشوار می‌سازد." می‌بینیم که آنچه بطور کلی و در عالم نظر و تخیل نویسندگان قطعنامه قرار بود "مکتب کمونیم"، "آموزشگاه پرو-لتاریا برای انقلاب اجتماعی"، "کانون مبارزه سیاسی و انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر" و غیره باشد، در شرایط مشخصی و در عالم واقع به یک تشکیلات مخفی و ناگزیر محدود و غیر توده‌ای (چون توده‌های وسیع کارگران نه تنها فورا بلکه هیچگاه نمی‌توانند و نه لزومی دارد که بصورت مخفی مبارزه کنند) تبدیل می‌شود که چون آگاهی و تجربه مستقیم توده‌های وسیع کارگر هنوز کافی نیست، فعلاً باید برای مطالبات صنفی و اقتصادی کارگران مبارزه کند! باین ترتیب دیگر معلوم نیست که به چه دلیلی باید چنین تشکیلاتی را که نه توده‌ای و علنی است و نه رنگ چندان سرخی دارد، "سندیکا‌های سرخ" نامید! اگر شرایط مشخص حاضر اجازه نمی‌دهد که یک سازمان علنی توده‌ای با برنامه مبارزاتی فراطراز مطالبات اقتصادی کارگران تشکیل داد، پس اصولاً دیگر هیچ سخنی نیز از تشکیل "سندیکا‌های سرخ" بمثابة یک شعار عملی و بقیه در صفحه ۲۱



## در کردستان انقلابی...

بمباران و حشانه شهریان و مبارزه اعتراضی و خشمگین مردم علیه جنگ ارتجاعی ایران و عراق

بدنبال بمباران و حشانه و ضدانسانی شهریان در صبح روز ۱۵ خرداد، صدای انقلاب ایران بر منای گزارش کمیته ناحیه یانیه سازمان کردستان حزب کمونیست ایران از جریان بمباران و اعتراضات خشمگینانه و وسیع مردم زحمتکش و انقلابی یانیه علیه جنگ، گزارشی پختنمود که در اینجا بخشی از آنرا نقل میکنیم.

در جریان این بمباران مناطق وسیعی از شهر یانیه از جمله محلات اطراف خیابان شیروخورشید، خیابان کمربندی و خیابان درمانگاه قسمت غربی شهر و بخشی از ساختمانهای جنوب شرقی بکلی ویران شده است. در اثر این بمباران تاکنون صدها نفر از مردم یانیه کشته و مجروح شده اند.

تعداد زیادی کودک خردسال در میان قربانیان این بمباران دیده میشوند، خانواده های بسیاری بی سرپرست شده اند، چندین خانواده ۱۰ - ۲ نفری در اثر این حادثه دلخراش جان باختند و شهریان بصورت ویرانه ای درآمدند. مردم خشمگین و مبارز شهر یانیه بدنبال این بمباران جنایتکارانه، در اعتراض به این جنگ ارتجاعی و ویرانگری علیه جمهوری اسلامی در دستجات مختلف

به خیابانها ریختند و به تظاهرات پرداختند.

تظاهرات خشمگین مردم بصورت بیگ طغیان عمومی بدل شد. مردم مزدوران جمهوری اسلامی را شناسایی میکردند و مورد حمله قرار میدادند. ملا عبدالله سوری نماینده مزدور و ارتجاعی مجلس مورد حمله شدید مردم معترض و به جان رسیده قرار گرفت و جراحات بسیاری برداشت که به بیمارستان منتقل شد. چند تن از آخوندهای مرتجع و مزدور رژیم نیز بدست مغروب شدند و عکسهای خمینی و سران رژیم به آتش کشیده شد. آخوندها و ملاها با مشاهده این وقایع، از ترس خشم مردم عموماً و عمامه خود را پنهان کرده و یا بفرار گذاشتند. مردم مبارز یانیه یک دژیان و چند بسیجی را خلع سلاح کرده و ارباب درآوردند و با چوب و جعاق در کوچه ها و خیابانها بدنبال مزدوران رژیم میگشتند، اتوموبیلهای آنها را متوقف میکردند و درهم میکوبیدند. مزدوران رژیم از ترس به پادگانها و پایگاههای اطراف شهر پناه میبردند.

روز بعد رژیم برای بدست گرفتن کنترل مجدد شهر تعداد زیادی از نیروها پیشراز شهر سردشت اعزام شهریان نمود. این مزدوران ضمن محاصره شدید شهر در تمام حاده ها و راههای خروجی به بازرسی و دستگیری مردم پرداختند.

نگاهی به چگونگی دفاع حماسی و انقلابی پیشمرگان کوهسار در مقابل پورش و حشانه رژیم به جنوب کردستان

در شماره پیش خبری و حشانه رژیم به منطقه جنوب کردستان در اواخر اردیبهشت ماه، دفاع حماسی و قهرمانانه پیشمرگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران را با چاپ رساندیم. در این شماره چگونگی این عملیات سخت و گسترده را که بعد از چند روز ادامه داشت، مختصراً نقل میکنیم. این جنگ وسیع و گسترده در بخشهای "کلاترزان"، "کوماسی" و "سرشیو" مریوان، "سارال" و "بیرله" در نواحی سنندج و مر- بان، "خرخره" در ناحیه دیوانفره و همچنین "سرشیو" و "خرخره" سقز طی روزهای ۲۶ تا ۳۱ اردی- بهشت ماه جریان داشت.

رفقای پیشمرگ از گردانهای "کاک فواد"، "نکرور"، "چیلا"، "کاه" و "شاهو"، "آرز" و "شوان" در این عملیات شرکت داشتند و در جبهه ای به وسعت صدها کیلومتر مربع دفاعی فعال و حماسی را سازمان دادند.

بعد از ظهر روز ۲۶ اردیبهشت اولین پیشروی دشمن بسوی روستای "هواره گرمه" و "گل چیدر" از توابع "بیرله سارال" آغاز شد. رفقای پیشمرگ از گردان نکروز در روستای "گوگچه" بعد از چند ساعت با نیروهای مهاجم رژیم درگیر شدند و آنها را وادار به عقب نشینی کردند.

بدنبال این شکست مفتضحانه

تعرض متقابل پیشمرگان رزمنده کومه‌له از کردان کاوه مواحه شدو دراین حبه نیز پیشمرگان ضمن درگیریهای شدید با دشمن بیش از ۸۰ تن از آنان را ازبازی درآوردند.

در جریان هریک از این یورش-های رژیم به هر یک از این بخشها هزاران نفر از مزدوران شرکت داشتند. در این حملات رژیم هم از تاکتیک موج انسانی وهم از آتش سنگین و متمرکز توپخانه استفاده نمود.

بر اساس اخبار صدای انقلاب ایران در جریان این جنگهای چند روزه در جنوب کردستان تلفاتی بالغ بر ۵۰۰ کشته و زخمی به نیروهای جمهوری اسلامی وارد گردید، چندین خودرو دشمن همراه با چند مسلسل سنگین منهدم شد و مقادیری سلاح و مهمات بدست رفتاری پیشمرگ افتاد.

رژیم پس از دادن تلفات و خسارات فراوان و پس از چند روز نبرد سنگین و شدید توانست بخشهایی از مناطق فوق الذکر را به اشغال خود درآورد و چندین پایگاه نظامی در بعضی نقاط آن مستقر کند. نیروهای مزدور رژیم پس از اشغال این مناطق به اذیت و آزار و کشتار مردم پرداختند.

جمع‌بندی عملیات نظامی پیشمرگان کومه‌له

از تاریخ اول تا بیستم خردادماه ۶۲ پیشمرگان سازمان

مداوم زیر آتش سلاحهای سنگین دشمن قرار داشتند. روز ۲۹ اردیبهشت رژیم تنها سنگینی را با هزاران نفر از نیروهای مزدور خود و با پشتیبانی نی سلاحهای سنگین به روستای "کندلان" از توابع سرشیو سقز شروع کرد که منجر به شدیدترین نبردهای رو در رو و سنگین به سنگر میان مزدوران رژیم اسلامی از یکسو، و رفتاری پیشمرگ از سوی دیگر گردید. در جریان این نبرد شدید بیش از ۶۰ تن از مزدوران سرکوبگر رژیم اسلامی از پای درآمدند.

در روز ۳۱ اردیبهشت ماه نیز نیروهای رژیم از نقاط مختلف جاده سنجد - مریوان و شهرهای جنوب کردستان یورش گسترده‌ای راهزمنان به دو بخش کوماسی و کلاترزان آغاز کردند. پیشمرگان انقلابی کومه‌له از کردان شوآن و کردان آرز، وابسته به تسبی ۱۱ سنجد، ضمن مقابله و روبرویی سرخستانه و بسیار شدید بانبرو-های مهاجم و یورشگر اسلامی، اقدام به اجرای طرح ضدحمله ضربتی و موفقیت آمیز علیه آنها نمودند و پس از ۱۵ ساعت نبرد سنگین سنگر تنهاجم جمهوری اسلامی را به این بخشها درهم شکستند. در این درگیریها حداقل ۱۴۰ تن از مزدوران رژیم کشته و تعداد زیادی از آنان مجروح گردیدند. در همین روز یک تهاجم دیگر نیروهای رژیم به روستاهای بخش خرخره دیواندره با مقاومت و

از اعنهای اولیه با مداد روز ۲۷ اردیبهشت نیروهای رژیم با ستونهای نظامی شامل صدها خودرو و تعداد زیادی نفرات پیاده یورش گسترده‌ای را از محورهای مریوان - سنجد و مریوان - سقز به روستاهای مریوان و همچنین به دیگر روستاهای منطقه شروع کردند. پیشمرگان انقلابی و رزمنده کومه‌له از کردان کاک فواد و کردان نکروز از ساعت ۵ ونیم با مداد تا ۶ بعد از ظهر درگیر نبردی سخت و سنگین به سنگر میان مزدوران رژیم شدند و تلفات سنگینی بر آنان وارد نمودند.

در همین روز درگیریهای شدید دیگری میان پیشمرگان کردان شاهو و نیروهای مهاجم جمهوری اسلامی در بلندیهایی مشرف به روستاهای "سوله"، "س"، "ککوسان" و "دره هومان" از توابع بخش خرخره سقز در جریان بود که تا تاریکی هوا ادامه داشت و در جریان آن ۳۰ مزدور رژیم کشته و تعداد بیشتری زخمی گردیدند. همچنین رفتاری پیشمرگ از کردان شوآن در همین روز بعد از ساعت ۵ ساعت در برابر یورش رژیم به روستای "کول" از توابع سارال سنجد به مقابله و نبردی قهرمانانه و سنگین به سنگر پرداختند که در جریان آن بیش از ۵۰ تن از مزدوران جمهوری اسلامی کشته شدند.

روز ۲۸ ام درگیریهای پراکنده در اکثر بخشهای مذکور جریان داشت و روستاهای منطقه بطور

**پیروز باد جنبش انقلابی خلق کرد!**



کردستان حزب کمونیست ایران  
مجموعاً در ۲۱ عملیات نظامی علیه نیروهای نظامی و سرکوبگر جمهوری اسلامی شرکت داشتند. این عملیاتها از نوع کمین گذاری برای نیروهای رژیم در جاده‌های اصلی و مسیر رفت و آمد آنها، حمله به پایگاههای رژیم، ورود به شهر و انجام عملیات نظامی در شهر و دفاع فعال در مقابل یورشهای وحشیانه رژیم بود.

رفقای پیشمرگ گردان پیرانشهر در روزهای ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶ خرداد ماه در نقاط دیگری در ناحیه پیرانشهر دست به انجام عملیاتهای نظامی علیه نیروهای مزدور جمهوری اسلامی زدند.

رفقای پیشمرگ گردان "تام-رد" در روزهای ۱۲ و ۱۶ خرداد ماه در جاده اصلی پموه-مهاباد به پایگاه نیروهای رژیم اسلامی و مزدوران تامین جاده تعرض کردند و خسارات و تلفاتی بسز آنها وارد آوردند.

تعدادی از پیشمرگان گردان ۲۴ مهاباد نیز طی عملیات گسترده‌ای در جاده پموه-مهاباد در روز ۱۷ خرداد ضربات سختی بر مزدوران رژیم وارد نمودند و علاوه بر انهدام دو خودرو و از پای درآوردن دهها نفر از نیروهای دشمن مقادیری سلاح و مهمات به غنیمت گرفتند.

رفقای گردان سردشت در روزهای ۱۱ و ۱۲ خرداد ضمن اجرای دو عملیات کمین گذاری و مین گذاری در جاده پیرانشهر-سردشت به نیروهای رژیم تلفات و خساراتی وارد نمودند. رفقای پیشمرگ گردان سردشت همچنین شبانگاه ۱۳ خرداد وارد شهر سردشت شدند، یک مقر رژیم را در هم کوبیدند، یکی از واحدهای گشتی سپاه پاسداران را بدام انداختند و به پخش نشریات و اعلامیه‌های حزب کمونیست در میان مردم پرداختند.

رفقای پیشمرگ در شمال کردستان طی یک عملیات گسترده در روز ۵ خرداد جاده ارومیه-ترکیه، که جاده بازرگانی بین ایران و ترکیه است را به کنترل خود درآوردند و طی ۷ ساعت نبرد شدید با نیروهای رژیم تلفات سنگینی برآنان وارد کردند و دو نفر اسیر و تعدادی اسلحه از نیروهای دشمن گرفتند.

رفقای گردان ۲۶ سقز شبانگاه ۶ خرداد پایگاه "فیله‌سون" در ۱۰ کیلومتری شرق سقز را مورد تعرض قرار دادند. همچنین روز ۷ خرداد دفاعی فعال را علیه یورش گسترده نیروهای رژیم به روستاهای نزدیک این شهرستان دادند و طی ۱۵ ساعت نبرد شدید ضربات سختی را بر نیروهای دشمن وارد آوردند.

پیشمرگان گردان بانه روز ۱۴ خرداد طی یک عملیات کمین

گذاری در غرب شهر بانه مزدوران رژیم را مورد حمله قرار دادند و ضمن بهلاکت رساندن عده‌ای از آنان مقادیری سلاح و مهمات به غنیمت گرفتند.

رفقای پیشمرگ گردان "دالاهو" با کمک و همکاری فعال و وسیع مردم در روزهای ۹ و ۱۰ خرداد یورش نیروهای رژیم به بیسلاق-نشینان منطقه "فلخانی" و "دالاهو" را درهم شکستند.

رفقای گردان کاک فواد طی دو عملیات کمین گذاری در محورهای مریوان-سقز و مریوان-سنندج و عملیات دیگری در روستای "انجیران" در روزهای ۱۴، ۱۵ و ۱۶ خرداد تلفات و خساراتی را بر نیروهای جمهوری اسلامی وارد آوردند.

در جریان نبردها و عملیاتهای جسورانه پیشمرگان سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه‌له) صدها نفر از نیروهای رژیم کشته و زخمی شدند. ۲۱ قبضه سلاح سبک، یک دستگاه مین، باب و مقادیر زیادی فشنگ، خناب و نارنجک دستی به غنیمت پیشمرگان درآمد.

فشرده‌ای از مبارزات توده‌ای در کردستان انقلابی علیه سرکوب و تضييقات جمهوری اسلامی

در این مدت توده‌های زحمتکش و مبارز کرد همچنان بمبارزات خویش علیه سرکوبگرها و اقدامات بقیه در صفحه ۲۵

خروج کامل و بدون قید و شرط قوای اشغالگر جمهوری اسلامی

از کردستان خواست طبقه کارگر است

مقدمه:

در نیمه اول خردادماه حزب کمونیست ایران در سنگرهای کردستان انقلابی، در تبریز علیه مزدوران جمهوری اسلامی و در مبارزه برای دفاع از منافق مستقل طبقه کارگر و برافراشته نگاه داشتن پرچم دمکراسی انقلابی، ۱۶ تن از رفقای آگاه، پیشرو و پرشور خود را از دست داد.

طی این مدت همچنین خبر اعدام دوتن از فعالین انقلابی کومله توسط رژیم اسلامی سرمایه بدست ما رسیده است. در این شماره با معرفی این رفقای یاد - شان را گرامی میداریم و علاوه مختصری از زندگی نامه رفقای جان باخته راه سوسیالیسم، رفیق حسن نادری، عضو حزب کمونیست ایران که در اردیبهشت ماه ۶۳ در تبریز با نیروهای مزدور جمهوری اسلامی در کردستان انقلابی جان باخت و رفیق شاهرخ بختنده یکی از رفقای انقلابی و کمونیست از فعالین کومله که پس از ماهها مقاومت در برابر دژ خیمان و شکنجه گران جمهوری اسلامی در شهر بورما ۶۲ به جوخه اعدام سپرده شد را بجا میسرانیم.

**یاد رفیق حسن نادری  
عضو حزب کمونیست ایران  
و پیشمرگ انقلابی کومله  
گرامی باد.**

رفیق حسن نادری در سال ۱۳۳۵ در شهر سقر متولد شد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی وارد دانشگاه تبریز شد و زندگی



**گرامی باد یاد  
جانباختگان راه سوسیالیسم**

کمونیستها جان باختگان خود را در هاله ای از تقدس خوانی و مذهبی نمی بینند، زیرا جانباختن در راه رهایی لازم به پیروزی طبقه ای است که هر روز و هر ساعت نوجوانانش، پیرمردان و پسران و زنان و میلیونها زن و مردش در کارخانه ها، معادن و مزارع و در کل بدیستی که بورژوازی آن را جامعه نامیده است، می میرند و زنده میشوند.

جان باختگان کمونیست گرامی و فراموشناشدنی اند، زیرا در راهی تا به آخر جنگیده و باز نایستاده اند که خود گرامی و مقدس است:

راه رهایی طبقه کارگر و کل بشریت از نظام استثمار و سرمایه داری و بی افکندن جامعه ای نوین و ناپیوسته انسان آزاد. اگر کمونیستها در زندگی هر روزه خود آموزگار کارگران در امر انقلاب رها شیبش کمونیستی اند، کمونیستهای کسی قهرمانانه در این راه به استقبال مرگ می شانند، گرامی - ترین آموزگار باشند. زیرا آنان استیمال، زبونی و ناستوانی بورژوازی و بیحاصلی دستگاه قهر و سرکوب او را در برابر اراده استوار کارگران انقلابی به روشنترین وجه به شبوت می رسانند. گرامی باد یاد جان باختگان راه سوسیالیسم!

دروود بر انتلایون کمونیستی که در سنگرهای کردستان انقلابی و در سیاه چالهای جمهوری اسلامی جان خود را در راه آزادی و سوسیالیسم فدا کردند.

رفقا:

۱- احمد شکیبا (سیروان)

(پیش مضمون ک. ا. ۱)

۲- خسرو پارالسی

۳- مستوره ناصری

۴- عطاء امامی

پیشمرگان انقلابی کومله که در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ماه ۶۳ در طی نبردی قهرمانانه و سرافرازانه در منطقه سرشیو سقذر در روستای "کندلان" که منجر به تلفات بسیاری سنگین بردشمن اشغالگر و سرکوبگر گردید، جان خود را در راه برقراری دمکراسی انقلابی و سوسیالیسم فدا کردند.

مبارزاتی خود را از دانشگاه و با شرکت فعال در تظاهرات دانشجویی آغاز کرد. در بهار ۵۷ و همزمان با اولین جرعه‌های اعتراضات مردم علیه رژیم شاه رفیق حسن دانشگاه را ترک کرد و به سفر بازگشت و بطور فعال در صف مبارزین و انقلابیون این شهر قرار گرفت. او برای ایجاد رابطه، نزدیکی با کارگران و زحمتکشان و مبارزات آنان مدتی در شرکت "شالمانکار" سقز مشغول بکار شد و سپس برای مدتی نیز به رانندگی در جاده‌های مناطق روستایی کردستان پرداخت و از این طریق توانست در آگامه کردن کارگران و زحمتکشان شهروروستا های اطراف سقز به منافع و حقوقشان و فرخواندن آنان به مبارزه نقش مستقیم و فعالی داشته باشد.

در دوران مبارزات همگانی و مخصوص در روزهای سرنوشت‌ساز قیام، رفیق حسن یکی از چهره‌های فعال و سرشناس مبارزات توده‌ای و قیام در شهر سقز بود. با رشد مبارزات مردم و ایجاد جمعیت‌ها در شهرهای کردستان رفیق حسن در زمره پیش‌گوسان و فعالین "جمعیت دفاع از حقوق خلق کرد" سقز قرار گرفت و در بسیاری از مبارزات توده‌ای که "جمعیت" در آن نقش داشت، از جمله جنگ روستای "کرتنو" (که فئودالهای مرتجع بر زحمتکشان منطقه تحمیل کرده بودند) فعالانه شرکت نمود. رفیق در مبارزات و مقاومت قهرمانانه مردم سقز در برابر یورش وحشیانه نیروهای جمهوری اسلامی به شهر سقز نقش

۵- ناصر کریمی

(پیش‌مضوع ک. ا. ۱۰)

بشمرگ پیشرو و رزمنده کومه‌له و فرمانده نظامی دسته که در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ماه ۶۳ طی نبردی وسیع و سخت در مقابله با یورش وحشیانه مزدوران رژیم اسلامی به روستاهای ناحیه سنج زخمی شد و در تاریخ ۸ خرداد ماه شهید شد.

۶- غفور محمد نژاد

(پیش‌مضوع ک. ا. ۱۰ و)

مشتول مغایرات ناحیه

پیرانشهر)

۷- یوناک محمودزاده

۸- عبدالسلام نویدی (ملاح)

پیشمرگان آگامه و انقلابی کومه‌له که در تاریخ ۳ خردادماه ۶۳ در جریان مقابله با یورش نیروهای سرکوبگر اسلامی به روستای "خری‌پاپ" از توابع پیرانشهر جان خود را فدا کردند.

۹- امیر ویسی

(پیش‌مضوع ک. ا. ۱۰)

پیشمرگ رزمنده کومه‌له و هنرمند انقلابی که در تاریخ ۷ خردادماه در حالیکه از یک ما موریت تشکیلاتی باز میگشت، در نزدیکی شهر مهاباد، با کمین مزدوران رژیم برخورد کرد و شهید شد.

۱۰- کمال علیار

(مضوع ک. ا. ۱۰ و مشتول

سیاسی گردان ۲۶ سقز)

۱۱- احمد گل بهاری

(مشتول تدارکات پهل)

۱۲- فریدون احمدی

۱۳- حامد طیمه‌ای

پیشمرگان پیشرو و رزمنده کومه‌له که در تاریخ ۷ خردادماه ۶۳ در جریان نبردی سخت که بعدت ۱۵ ساعت ادامه داشت و تلفاتی سنگین بر نیروهای مزدور جمهوری اسلامی وارد آورد در بخش فیض-الله بیگی بوکان جان خود را در راه برقراری دیکراسی انقلابی و سوسیالیسم فدا کردند.

۱۴- ناصر حیدری

(پیش‌مضوع ک. ا. ۱۰)

۱۵- فواد طیری

(فرمانده دسته)

پیشمرگان انقلابی و رزمنده کومه‌له که در تاریخ ۹ خردادماه ۶۳ هنگام بازگشت از یک ما موریت تشکیلاتی در منطقه "ثلاث" و "باباجانی" از توابع "کرد" در اثر برخورد با مین نیروهای مزدور رژیم اسلامی جان باغختند.



فعالیتی ایفا کرد و بدنبال اشغال شهر توسط رژیم همسراه سایر مبارزین از شهر خارج گردید و از این پس بطورتشکلاتی در ارتباط با کومه له قرار گرفت. او بعد از مدتی فعالیت درتشکلات مخفی کومه له، در فروردین ۵۹ همزمان با یورش مجدد نیروهای رژیم، به بخش ملنی تشکلات انتقال یافت و از این تاریخ در صفوف پیشمرگان کومه له قرار گرفت.

رفیق حسن در سال ۶۱ به خاطر تلاش بی وقفه و مبارزه بیگرانه اش به عضویت آزمایشی کومه له پذیرفته شد و بعد از گذراندن چهارم به عضویت حزب کمونیست ایران درآمد. وی در مدت فعالیت سازمانش ابتدا در بخش ارتباطات تشکلات مخفی و سپس بعنوان مسئول تدارکات ناحیه سقز، عضو کمیته تدارکات منطقه مکریان و عضو مسئول کمیته بخش در ناحیه سقز به انجام وظایف انقلابی مشغول بود. رفیق حسن کلیه وظایف خود را با پشتکار و پیگیری کم نظیری به پیش میبرد و دارای چنان خصوصیات انقلابی بود که بحق وی را در زمره پیشروترین کمونیستها قرار میداد. او بار دلسوز و غمخوار ستمشکان بود و زحمتکشان ناحیه سقز او را بعنوان یک انقلابی صمیمی و فداکار میشناختند و دوستش میداشتند.

روز ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۴۲

۱۶- توفیق سلیمانی

پیشمرگ آگاه و رزمنده کومه له که در تاریخ ۱۴ خردادماه ۶۲ در جریان نبردی قهرمانانه با نیروهای سرکوبگر اسلامی درجاده گاگر- آلود در غرب بانه شهید شد.

۱۷- شاهرخ بخشنده

۱۸- جمشید معری

کمونیستهای انقلابی و فعالین کومه له که با سری افراسخه در مقابل جوخه اعدام دزغیمان اسلامی سرمایه ایستادند. این رفقا در تاریخ ۵ شهریور ماه ۶۲ در سیاه چالهای جمهوری اسلامی بدار آویخته شدند.

در حالیکه این رفیق فداکار در روستای "مرغوز" در حال انجام یک ماموریت تشکلاتی بود با مزدوران رژیم که روستا را محاصره کرده بودند روبرو گردید و به شهادت رسید. با مرگ سرخو کمونیستی رفیق حسن، زحمتکشان منطقه یکی از پایه‌ستهرین رهبران خود را از دست دادند. مردم روستاهای ناحیه سقز که از نزدیک رفیق حسن را میشناختند، با ماتم و اندوه غیر شهادت او را بیکی دیگر میدادند و با گلهوهای بخش گرفته از غلظرات شیرین و بهیادماندنیش سخن میگفتند. مادر اینجا یکبار دیگر شهادت این رفیق رزمنده را به تمام رفقای حزب کمونیست، به کارگران و زحمتکشان ایران، به خلق مبارز کرد و به خانواده وی صمیمانه تسلیت میگویم. یادش گرامی و راهش پیروز باد.

## یادرفیق شاهرخ بخشنده کمونیست خستگی ناپذیر، عزیز و گرامی است.

سحرگاه روز پنجم شهریور ماه ۶۲، رفیق شاهرخ بخشنده به همراه رفیق جمشید معری و سه زندانی دیگر بدار آویخته شدند و بدین ترتیب برگی دیگر بر تاریخ جنایات رژیم جمهوری اسلامی علیه طبقه کارگر ایران افزوده شد. رفیق شاهرخ در سال ۱۳۴۰ در شهر سنندج بدنیا آمد. رفیق از دوران دبیرستان با مسائل سیاسی آشنا گردید. در روزهای اوگیری قیام مردم در سال ۵۷ با بخش نشریات و شرکت فعال در تظاهرات دانش آموزان در این جنبش انقلابی شرکت میکرد. رفیق شاهرخ تا سال ۵۹ در سازمان چریکهای فدایی خلق فعالیت

# زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

میسود. اما با آگاهی برنابیکپی فدائیان در مبارزه طبقاتی، در این سال در رابطه با عده‌ای از رفقای کومه‌له قرار گرفت و در یک هفته دانش‌آموزی سازماندهی گردید. رفیق شاهرخ نشریات اتحاد مبارزان کمونیست را از تهران به سنجج حمل می‌کرد و با مطالعه و تبلیغ ادبیات مارکسیسم انقلابی در جهت ارتقاء آگاهی سیاسی خود و دوستانش میکوشید. رفیق مدتی نیز به کارگری پرداخت تا بتواند فعالیت‌های انقلابی خود را در ارتباط نزدیک و مستقیم با طبقه کارگر به پیش برد.

رفیق شاهرخ در تظاهرات‌های دوران پس از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی فعالانه شرکت میکرد و بهمین دلیل دستگیر و پس از شکنجه‌های فراوان از جمله اعدام نمایی در فرودگاه سنجج از آنجایی که اطلاعاتی از او بدست نیامده بود، آزاد گردید.

رفیق شاهرخ در ۱۴ بهمن ۶۱ بوسیله خائنین تواب‌لورفته و دوباره دستگیر شد. شکنجه‌های طاقت فرما نتوانست کمترین تزلزلی در روحیه تسلیم‌ناپذیرش بگذارد. یکی از کسانی که همراه او در زندان بود گفته است: در زندان بسیار تحت فشار بود، بازجوها مرتب آزارش میدادند، حتی برای یک لیوان آب او را شکنجه میکردند. در دوران بازجویی از شاهرخ اسم رفقای‌اش را میخواستند ولی او هیچ اطلاعاتی در مورد هیچکس در اختیار آنها نگذاشت. او دربیدادگاه با شهاست

تمام از کمونیسم دفاع کرد. در برابر فاضی شرح رژیم گفت: من کمونیست و عاشق سوسیالیسم هستم. این تمام دفاع رفیق بود. دفاعی که مزدوران رژیم را به خشم و لرزه انداخت.

رفیق شاهرخ در زندان با رفیق عمر فیضی آشنا شد و با شهاست بسیار همراه رفیق عمر و رفیق جمشید عمری یک هفته مقاومت در داخل زندان تشکیل دادند. پس از مدتی فعالیت این هفته توسط یکی از توابین لورفت و پس از اعدام رفیق عمر، رفیق شاهرخ نیز به اعدام محکوم گردید. در پیای چوه دار مزدوران جلاد به رفیق شاهرخ گفتند: "اگر همین حالام توبه کنی آزادت میکنیم." ولی رفیق شاهرخ با همه کینه و نفرتش به چهره جلادان تف انداخت و چوه

**"تاریخ رهائی طبقه ما ،**  
 هرولتا ربای جهانی، با آتش و خون نوشته میشود. شما نه اولین نسل ونه آخرین نسل زندانیان و قربانیان طبقه کارگر در راه رهائی خواهید بود. از دیوار تبرباران کمونارها درباریس، تا سنگرفش. های خونین پلرز بسورگ، از باریکادهای کارگران آلمان تا قتلگاه اوین راهی است که طبقه کارگر برای رهائی خویش بهموده است. حزب کمونیست ایران ، بهمراه شما و با تکیا به نیروی طبقه کارگر در راه تحقق این آرمان کمونیستی به پیش میرود."  
 (بسنقل از بهام کنگره موسس حزب کمونیست ایران به زندانیان کمونیست)

دار را به همکاری با این رژیم ضد بشری حامی ستم و سرماپه ترجیح داد. بدین ترتیب رفیق شاهرخ بخشنده به صف جانباختگان راه سوسیالیسم پیوست. یاد مبارزات آگاهانه و انقلابی او از جان گذشتگی کمونیستی رفیق شاهرخ بخشنده را گرامی میداریم.



بقیه از صفحه ۲۱

ضدمکراتیک رژیم اسلامی ادامه دادند. محاور اصلی این مبارزات همچون چندماه اخیر علیه سیاست ارتجاعی و ضدمکراتیک سرباز-گیری اجباری جمهوری اسلامی بود. مردم مبارز روستاهای تحت اشغال کردستان همچنین علیه بسیج گیری اجباری و به منظور زمین گذاشتن سلاحيهای تعمیلی رژیم و علیه اذیت و آزار، غارت و چپاول، خمباره-باران و توب بارانهای نیروهای مزدور جمهوری اسلامی اعتراضاتی را سازمان دادند.

این مبارزات در روستاهای متعددی در جنوب، شمال، شرق و غرب کردستان جریان داشت. از جمله در روستایی از توابع پیرانشهر، در منطقه سرشیومریو-ان، در بخش صوما در شمال کردستان، در چندین روستا از توابع سقز، روستاهایی از توابع دیواندره، سلماس، محال مهاباد و آلان سردشت مردم زحمتکش و مبارز علیه سیاستهای سرکوب-گرانه، فشارها و کشتار جمهوری اسلامی دست به مبارزه و اعتراض سازمان یافته زدند.

بقیه از صفحه اول

## رجوی و جدایی دین از دولت

این نیست که نقش و عملکرد مذهب را بعنوان یکی از ارتجای ترین ابزارهای تعمیق و سرکوب بهنوازی بر علیه کمونیسم، طبقه کارگر و دمکراسی حفظ کنند و اجازه ندهند تا تجربه و آگاهی توده‌های مردم از ماهیت سیاه و ارتجاعی مذهب باعث شود تا این ابزار سنتی و قرون وسطایی استبداد و استثمار کارآبی خود را از دست بدهد و بورژوازی ایران از این نظر خلع سلاح شود. رجوی و دیگر دست اندرکاران شورای ملی مقاومت همواره خواسته اند تا این قصد و هدف ضد دمکراتیک و ضد کارگری خود را در پس استدالات و توجیهات عوام‌فریبانه و بی‌پایه و اساسی که وجه مشترک آنها را تأکید بر تمایز "اسلام‌مآه‌دین" از "اسلام‌خمینی" و در نظر داشتن "مصلح‌ومنافع مردم‌مسلمان و مذهبی ایران" تشکیل می‌دهد پنهان کنند و از نظرها بی‌پوشانند.

آقای رجوی همیشه و از جمله در مباحثه فوق‌شمار "جدایی دین از دولت" را آگاهانه و عمدتاً تحریف و مخدوش می‌کند و آنرا "جدایی ایدئولوژی و مذهب از سیاست" و ممنوعیت فعالیت سیاسی افراد و نیروهای مذهبی نشان می‌دهد. اما واقعاً جدایی دین از دولت به چه معناست؟ جدایی دین از دولت یعنی اینکه دولت از هیچ دین و مذهبی پشتیبانی و حمایت نکند. کلیه کمک‌های مالی و معنوی دولت به کلیه نهادها و

ارگان‌های مذهبی قطع شود. به هیچ‌کس بر اساس عقاید و موقعیت مذهبی او امتیاز و یا مقام دولتی تعلق نگیرد. هیچ‌کس بر اساس عقاید و موقعیت مذهبی‌اش مورد تبعیض واقع نگردد. هیچ دین و مذهبی بعنوان دین و مذهب رسمی کشور بر رسمیت شناخته نشود. مذهب امر خصوصی هر فرد تلقی شود. هر کس در اختیار کردن هرگونه مذهب و یا هیچگونه مذهبی آزاد باشد. این خواست و شعار دمکراتیک انقلاب ایران بروشنی در بخش حداقل برنامه حزب کمونیست ایران بیان گشته و توضیح داده شده است و اگر آقای رجوی و شورای ملی مقاومت از درک مفهوم و مضمون دمکراتیک شعار "جدایی دین از دولت" عاجزند و یا در این مورد خود را به نفهمی می‌زنند مسأله بهیچوجه از بی‌اطلاعی و ناآگاهی آنان از موضوع واقعی کمونیست‌ها در قبال رابطه دولت و مذهب و اینکه چگونه تنها این موضع در خدمت دمکراسی انقلابی قرار دارد، ناشی نمی‌شود بلکه واقعیت آنست که این‌نما-پندگان تازه نفس بورژوازی ایران، باقتضای منافع طبقه خود در مقابل دمکراسی انقلابی و از جمله خواست جدایی دین از دولت قرار گرفته‌اند و به این منظور تحریف‌حقایق، عوام‌فریبی و مخدوش و منحرف کردن اذهان توده‌های مردم را پیشه خود ساخته‌اند.

دلایلی که آقای رجوی در مباحثه مذکور بر علیه شعار "جدایی دین از دولت" بهم بافته است، بخوبی اهداف بورژوازی و ضد دمکراتیک مجاهدین و شورای ملی مقاومت را آشکار می‌کند. رجوی به "نقد سوسیالیست" می‌گوید: "تر تاریخ شما (اروپا) در پایان قرون وسطی هنگامیکه بورژوازی به مرحله رشد خویش رسیده بود، فکر جداسازی دین از سیاست مطرح شد که در واقع جدایی کلیسا از دولت بود. این جدایی جنبه مترقی داشت و با توجه به شرایط آن ایام قدمی بجلو بود." و در مورد ایران می‌گوید: "در جامعه ما (ایران) جداسازی سیاست و ایدئولوژی و مذهب هدفی غیر واقع‌بینانه بنظر می‌رسد" "بعضی روشنفکران ایرانی که از اوضاع واقعی بدورند از جداسازی دین و سیاست سخن می‌گویند. هیچ هدیه‌ای زیباتر از این نیستوان به خمینی در کشوری با اکثریت وسیع شیعه داد."

(تأکیدها از ما است) پس بنظر آقای رجوی چون بورژوازی در اروپای پایان قرون وسطی به مرحله رشد خود رسیده بود. "جدایی دین از دولت" جنبه مترقی داشته و قدمی بجلو بوده است ولی در ایران به این دلیل که اکثریت مردم شیعه هستند جدایی دین از دولت "هدفی غیر-واقع‌بینانه" و "هدیه‌ای زیبا برای خمینی است!"

می‌بینید که آقای رجوی در مقایسه وضعیت امروز ایران با اروپای پایان قرون وسطی معیار و عامل واحد و یکسانی بکار نبرده



است. یعنی در مورد اروپا "رشد بورژوازی در پایان قرون وسطی" را دلیلی برای مرفعی بودن خواست جدایی دین از دولت میدانند درحالیکه برای نشان دادن غیر واقع بینانه بودن این مطالبه دمکراتیک در ایران امروز برسی موقعیت بورژوازی ایران را به کناری میگذارد و شیعه بودن اکثریت وسیع مردم را پایه استدلال خود قرار میدهد. برای نشان دادن اینکه چرا آقای رجوی چنین شیوه استدلالی را برگزیده و بر ملا کردن ریشه واقعی ضدیت رجوی و شورای ملی مقاومت با خواست دمکراتیک جدایی دین از دولت لازم است تا هر یک از این "دلایل" را مورد بررسی قرار بدهیم:

## شیعه بودن اکثریت مردم ایران

رجوی با تاکید بر اینکه اکثریت وسیع مردم ایران شیعه هستند چه چیزی را میخواهد ثابت کند؟ آیا رجوی نمیداند که اکثریت وسیع مردم در اروپای قرون وسطی نیز مسیحی و دارای اعتقادات مذهبی بوده اند و کلیسا همواره با تاکید و اتکاب همین واقعیت، جنایات و فجایع خود را توجیه میکرد و مشروعیت می بخشید؟ آیا در ایران امروز نیز خمینی و رژیم اسلامی حاکم سیاستهای قرون وسطایی و جنایات و سرکوبگریهای ضد بشری خود را با توسل به اینکه "اکثریت مردم ایران شیعه هستند" مشروع و قانونی و مبتنی برخواست و اراده "مردم حزب الله" جلوه نمی دهند؟ براساسی آقای رجوی

چه میخواهد بگوید؟ مساله از دو حال خارج نیست. یا رجوی مذهبی بودن اکثریت مردم ایران را دلیلی بر متفاوت بودن وضعیت امروز جامعه ایران از اروپای آن زمان میدانند و یا تفاوت میان مسیحیت و مذهب تشیع را مد نظر دارد. در حالت اول باید بگوییم که در اروپای پایان قرون وسطی نیز اکثریت مردم مذهبی بوده اند و با این وجود انقلابیونی که در آن زمان برای تحقق جدایی مذهب از دولت مبارزه میکردند، نه تنها از اوضاع واقعی بدور نبودند و هدف "غیر واقع بینانه" را تعقیب نمی کردند، بلکه بطا به پیشگامان مبارزه برای دمکراسی و انقلابیونی که واقعیات تلخ و دردآور عصر خود و ضرورت تغییر این واقعیات را بدرستی درک کرده بودند، توانستند دست کلیسا و مسیحیت را از دولت کوتاه کنند و برای همیشه جامعه اروپا را از شر حاکمیت مذهب و فجایع قرون وسطایی کلیسا آسوده نمایند. بطوریکه امروز حتی فردی نظیر رجوی نیز اتقان دارد که این مبارزه مرفعی و روحلو بوده است. بنا براین هیچ چیز بدیهی تر از این نیست که در ایران امروز نیز مانند اروپای پایان قرون وسطی "مذهبی بودن اکثریت مردم" نه میتواند مانعی بر سر راه جدایی دین از دولت بشمار آید و نه از خلعت و ماهیت دمکراتیک و انقلابی این خواست چیزی کم کند. اگر آقای رجوی علیرغم تمام این واقعیات بدیهی و روشن، مذهبی بودن اکثریت مردم را دلیلی بر غیر واقع بینانه

بودن خواست جدایی دین از دولت میدانند، به این خاطر است که میخواهد نیات و اهداف بورژوازی و ضد دمکراتیک خود را تحت عنوان "خواست اکثریت مردم" بهوشاند و از نظرها پنهان دارد. همانطور که خمینی و پاپ نیز در حمایت از منافع سرمایه و امپریالیزم کاری جز این نمیکنند.

امکان دیگر این است که آقای رجوی در استدلال خود بر شیعه بودن مردم ایران تاکید داشته باشد و بخاطر امتیازات و برتریهای اسلام بر مسیحیت جدایی مسیحیت از دولتهای اروپا - بی آنزمان را امری مرفعی و روحلو و جدایی اسلام و تشیع را از حکومت امروز ایران خواستی غیر واقع بینانه و هدیه ای زیبا برای خمینی بداند. اما آیا براساسی مذهبی که امروز رژیم جمهوری اسلامی با اتکاء به آن این چنین با فرهنگ و تمدن و علم و هر آنچه نشانی از انسانیت و آزادی دارد به خصومت بر طشته است، مذهبی که ۵ سال است در سایه آن یکی از هارترین و آزار گیزخته ترین دیکتاتورهای عصر حاضر به موجودیت کثیف و متعفن خود در ایران ادامه میدهد، از مسیحیت حاکم در دوران سیاه قرون وسطی متفاوت و متمایز است؟ آیا ظرفیتها و قابلیت های اسلام در توجیه و مشروعیت بخشیدن به جنایات و ددمنشپهای جمهوری بورژوازی اسلامی کمتر از خدماتی است که مسیحیت به حاکمیت کلیسا و استبداد فئودالی در قرون وسطی انجام داد؟ آیا تعزیر و قصاص، تلاق زدن و

سنگار کردن در ملامت، دست و پا قطع کردن، اعدام زن و کودک و پسر و جوان به جرم محاربه با خدا و بعنوان مفسدفی الارض، و صدها قانون و احکام ارتجاعی و ضد انسانی دیگر که هم اکنون در نهان آن رژیم جمهوری اسلامی به هر جنایت و کشتاری دست میزند، از فجایع و جنایات مسیحیت در دین سیاه قرون وسطی چیزی کم دارد؟ واقعیت آنست که آنچه رژیم جمهوری اسلامی با توسل و اتک به قوانین ارتجاعی و ضد انسانی اسلام در ایران انجام میدهد، حاکمیت قرون وسطایی کلیسا و مسیحیت را با تمام فجایع و جنایاتش رو سفید کرده و بغراموشی سپرده است. بنابراین علم کردن "اسلام مترقی" در برابر "مسیحیت قرون وسطایی" نیز دردی از آقای رجوی دوا نمیکند.

حال ببینیم استدلال دیگر جنا باجوی مبنی بر اینکه "چون در اروپای باستان قرون وسطی بورژوازی در حال رشد بود، جدایی مذهب از دولت جنبه مترقی و روبه جلو داشت" تا چه اندازه میتواند به تلاش ایشان برای "حفظ اسلام در حاکمیت بورژوازی امروز ایران" جنبای مترقی و رو به جلو بدهد.

#### بورژوازی در حال رشد

ما با این گفتگوی رجوی که "بورژوازی اروپایی باستان قرون وسطی در حال رشد بود"، کاملاً موافقم. در این نیز تردیدی نداریم که در "شرایط آن ایام" بورژوازی مترقی اروپا پرچمدار مبارزه برای دموکراسی و از جمله خواستار طبعید کلیسا و مسیحیت از طاکت

بود. اینها همه حقایق و واقعیات انکارناپذیر تاریخی است. اما مسأله آنست که آقای رجوی تنها نیمی از واقعیت را بیان میدارد. استدلال خود را ناقص و ناتمام میگذارد و حرف خود را به آخر نمیرساند. رجوی نمیگوید وضعیت امروز بورژوازی در ایران از چه قرار است؟ آیا در شرایط زمان ما نیز بورژوازی در حال رشد و خواهان جدایی دین از دولت است؟ آن نکته و مسأله اساسی که آقای رجوی ترجیح داده است درباره آن سکوت کند و سخنی به میان نیاورد، اینست که امروز بورژوازی در ایران، در اروپا و در سراسر جهان نه تنها روبه رشد، مترقی و مبارز راه آزادی و دموکراسی نیست، بلکه در دوران انحطاط و زوال خود بسر میبرد، بر علیه دموکراسی شمشیر میکشد و نیروهای انقلابی و مبارزی را که پرچم دموکراسی انقلابی را به دست گرفته اند، سرکوب و قلع و قمع میکند.

آری، اگر در "شرایط آن ایام" بورژوازی با قنضای منافع طبقه تیش و در مقابل با استبداد فئودالی طرفدار دموکراسی و خواهان جدایی دین از دولت بود، امروز منافع طبقاتیش ایجاب میکند که در مقابل با طبقه کارگر که پرچمدار مبارزه در راه دموکراسی و آزادی است از هیچ کشتار و جنایت و وحشیگری دریغ نوزد و برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی و ضد دموکراسی و تیگ و ضد کارگری خود به هر وسیله ای و از جمله مذهب و حکومتهای مذهبی متوسل گردد.

در مقابل امروز، این سنهابطبقه کارگر است که در ایران و در سراسر جهان مدافع پیگیر دموکراسی و آزادی و دشمن سرسخت تشوکرسی، حکومت مذهبی و هر گونه نفوذ و دخالت مذهب در امور دولتی است.

اکنون ما در نظر گرفتن این واقعیات، استدلالات رجوی را کامل کنید و به سرانجام منطقیش برسائید، تا روشن شود که جناب ایشان چرا و از جانب کدام طبقه با جدایی مذهب از دولت مخالفت میکند. در باستان قرون وسطی بورژوازی در حال رشد و خواهان جدایی مذهب از دولت بود، آقای رجوی نیز این جدایی را در "شرایط آن ایام" امری مترقی و روبه جلو میدانند. در دوران حاضر بورژوازی در ایران و در سراسر جهان به طبقه ای منحل، روبه زوال و کاملاً ارتجاعی تبدیل شده است و با جدایی مذهب از دولت مخالفت میکند، آقای رجوی نیز خواهان حفظ حاکمیت اسلام در ایران است و با نیروهای انقلابی خواستار جدایی دین از دولت به مخالفت برمیخیزد. پس مسأله کاملاً روشن است. جناب رجوی در هر شرایطی خواستها و شعارهای را انقلابی و مترقی میدانند که بنفع بورژوازی باشد و در خدمت اهداف و منافع طبقاتی سرمایه داران قرار بگیرد. و اگر امروز بورژوازی سلاح مغرب و ارتجاعی مذهب را که زمانی بر علیه خود او بکار میرفت، به دست گرفته و آنرا بر علیه انقلاب، دموکراسی طبقه کارگر و کمونیسم بحرکت در آورده است، طبیعی است که

آقای رجوی، بعنوان نماینده جوان و تازه نفس بورژوازی رو بزوال و انحطاط ایران، با جدایی دین از دولت مخالفت کند و خواستار ابقای حکومت اسلامی در ایران باشد. آری، او و دیگر شرکایش در شورای ملی مقاومت به نمایندگی از جانب بورژوازی ایران و در خدمت این طبقه است که خواهان حفظ و تثبیت حاکمیت اسلام در ایران هستند و تمام اراجیفی ارفقیل "خواست عده‌ای روشنفکر"، "هدیه‌ای زیبا برای خمینی"، "رعایت حال اکثریت شیعه"، "هدیه غیرواقع‌بینانه" که بر علیه خواست جدایی دین از دولت سرهم‌بندی میکنند و به هم میبافند، برای پرده‌پوشی از این واقعیت است، این گفته‌ها نشان دهنده آنست که مسئول اول شورای ملی مقاومت از هم اکنون صلاح مذهب را بر علیه انقلاب و مکرانی انقلابی بکار گرفته است و اگر امروز که این تنها آلترناتیو بورژوا - اسلامی خمینی که هنوز در اپوزیسیون است با چنین عباراتی بر علیه دیمکراسی انقلابی سخن میگوید در فردای بقدرت رسیدنش در سرکوب "عده‌ای کفار" که با طرح شعارهای انقلابی خود "هدیه‌ای زیبا به امیرالایم" میدهند و اعتقادات "اکثریت وسیع امت مسلمان و حزب الله" را در نظر نمیگیرند، ترمیدی بخود راه نخواهد داد.

## "اسلام دمکراتیک" مجاهدین و "اسلام استبدادی" خمینی

رجوی و شورای ملی مقاومت همواره بر تمایز و تفاوت میان "اسلام دمکراتیک مجاهدین" و "اسلام استبدادی خمینی" تاکید داشته‌اند و در تبلیغات و گفته‌ها و نوشته‌هایشان اسلام خود را واقعی و اصیل و اسلام خمینی را "دروغین و عوامفریبانه" نامیده‌اند. سازمانها و نیروهای رنگارنگ سلطنت طلب نیز در مقابل "اسلام خمینی" اسلام دوران شاه را که در خدمت دربار و سیاستهای بورژوازی در آن زمان بود، ستایش میکنند و آنرا اسلام اصیل و واقعی میدانند. از سوی دیگر در تمام تبلیغات "شدید - اللحن و آتشین" آنها بر علیه "خمینی و دارودسته آخوندهای حاکم"، حتی یک کلمه در مورد ماهیت طبقاتی رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه‌داری ایران بافت نمیشود. عبارات دیگر کلیه احزاب و نیروهای بورژوازی - مخالف رژیم، از مجاهدین گرفته تا سلطنت طلبان، هر یک بنوعی تلاش میکنند تا به مردم بقیولانند که آنچه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی انجام میدهد، نه ماهیت طبقاتی این رژیم مربوط است و نه به "اسلام راستین و واقعی" بلکه از "دجالگری خمینی" و "تبد ذاتی آخوندهای مرتجع حاکم" سرچشمه میگیرد! حتی شخص خمینی گاه بگاه با عنوان کردن مطالبی نظیر "مردم از من گله دارند از اسلام

سرد نشوند" و "من خلاف کرده‌ام به اسلام چه" و غیره، با اپوزیسیون بورژوازی خود در به گردن گرفتن همه گناهان و نجات دادن "اسلام واقعی" همصدا شده است!

ما وارد نزاع درون خانوادگی بورژوازی بر سر مسأله تمایز میان "اسلام واقعی" و "اسلام غیر واقعی" نمیشویم، آنچه برای کارکردن آن اهمیت دارد، هدف واحد طبقاتی تمام نیروهای بورژوازی در چنین تبلیغاتی است، همه نیروهای بورژوازی اپوزیسیون در تبلیغات - نشان تلاش میکنند که عامل همه مشقات و مصائب گریبانگیر خود "های مردم، فقرو، فلاکت و سیکاری و بی خانمانی، بی حقوقی های سیاسی و اجتماعی، اختناق و دیکتا - توری و اعدام و کشتار و شکنجه را شخص خمینی و با تعبیر نادرت خمینی از اسلام نشان دهند تا به این ترتیب از یکسوی آنها - پتیها، اعتراضات و مبارزات کارگران و زحمتکشان را از مسیر اصلی خود، یعنی مبارزه در راه نابودی نظام سرمایه‌داری منحرف کرده و بطرف شخص خمینی و با اسلام خمینی کاتالیزه کنند و سرمایه و طبقه سرمایه‌دار را یکبار دیگر از آماج حملات کارگران و زحمتکشان مومن دارتند و از سوی دیگر مذهب اسلام را از هرگونه گزند حفظ کنند و یکبار دیگر آنرا بر علیه توده‌های مردم، انقلاب و مکرانی بکار ببرند.

اگر رژیم بورژوازی جمهوری اسلامی تمام دستگاه تبلیغاتی

چ

## زنده باد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش



و ضد انسانی اسلام  
دین را رسواتر از آن ساخته است  
که بتوان از آن اعاده حیثیت  
کرد. این شرایط کارگران و زحمت  
کشان را بیدار کرده و ذهن آنها  
را شخم زده است و شرایط بهتری را  
برای مبارزه بر علیه دین، این  
محمول دوران جاهلیت بشر فراهم  
آورده است. حزب کمونیست ایران  
در این ذهن های آمانه بذراکاهی و  
آزادگی مینشاند. کارگران آگاه  
و پیشاپیش آنها حزب کمونیست  
ایران برای "جدایی دین از دولت"  
مبارزه خواهند کرد و با تحقق آن  
دین را از حمایت های مادی و معنوی  
دولت محروم خواهند نمود و از کار -  
آیی و برابری یکی از ارتجاعی ترین  
سلاح های بورژوازی در سرکوب  
و تحمیق کارگران و زحمتکشان  
خواهد کاست.

غیرطبقاتی نمایانند جامعه  
به توده های یکی از خدمات دیرینه  
دین و مذهب به طبقات استثمارگر  
است. برای بورژوازی مذهب  
وسله ای است تا ماهیت ستم و  
استثمار طبقاتی را از چشم  
کارگران و زحمتکشان پنهان کند.  
رجوی از هم اکنون این اسلحه را  
بکار گرفته است. او با مخالفت  
خود با جدایی دین از دولت قصد  
دارد یکبار دیگر به کمک اسلام و  
دین و مذهب ماشین جهنمی دولت  
بورژوازی را ما را و\* طبقاتی جلو  
دهد و عملاً آنها در خدمت حفظ  
سرمایه و بر علیه کمونیسم، دمکرا-  
سی و طبقه کارگر در جمهوری  
دمکراتیک اسلامی حرکت در آورد.  
حاکمیت چندساله رژیم سرمایه  
داری جمهوری اسلامی در ایران  
و سرکوب دموکراسی  
انقلاب، کمونیسم و طبقه کارگر  
برای حفظ سرمایه و در پناه و به  
کمک ظرفیتهای بیگران ارتجاعی

خود را بکار انداخته تا وجود  
طبقات و مبارزه طبقاتی را از ذهن  
و فرهنگ مبارزاتی کارگران  
و زحمتکشان حذف کند و از رشد  
آگاهی کارگران نسبت به منافع  
و آرمان و اهداف مستقل طبقاتیشان  
جلوگیری نماید، رجوی و شورای ملی  
مقاومت در هئیت اپوزیسیون رژیم  
جمهوری اسلامی نیز همان هدف را  
دنبال میکنند، رجوی با گفتن  
اینکه "دو نوع اسلام در نبرد  
کاملاً واقعی رو در روی یکدیگر  
قرار گرفته اند" و "در یک طرف  
غمینی و در طرف دیگر ما قرار  
داریم در این رابطه چه این طرف  
چه آن طرف خود را مسلمان و شیعه  
میداند" استفاده مشترک و طبقاتی  
بورژوازی از دین و مذهب را برای  
پنهان کردن ماهیت سرمایه داری  
رژیم جمهوری اسلامی به نمایش  
میگذارد. رجوی ماهیت بورژوازی  
رژیم جمهوری اسلامی را پنهان  
میدارد و مبارزه حاد طبقاتی  
در ایران را مبارزه ای بین دو  
تعبیر و تفسیر از اسلام و یاد و  
تعبیر و تفسیر از شیعه قلمداد  
میکند. رجوی و شورای ملی مقاومت  
در مقابل آگاه شدن کارگران و  
زحمتکشان به منافع طبقاتیشان  
و درک و فهم عامل همه دردها و  
رنجهایشان که نظام سرمایه داری  
است دیوار میکشند.



**برنامه  
حزب کمونیست ایران**

موضوع:

کنکرة مؤسس حزب کمونیست ایران  
تیرماه ۱۳۴۲

**را بخوانید**



**برنامه کومه له  
برای  
خود مختاری کردستان**

موضوع کنفره چهارم

سازمان کردستان حزب کمونیست ایران - کومه له  
پسین ۱۳۴۲

**را بخوانید**

**اخراج تنها در صلاحیت**

**مجمع عمومی کارگران است**

سندیکالیسم در پوشش سرخ

یک تاکتیک قابل اتخاذه نمی تواند در میان باشد. آیا آن همه قلم فرسایی و نظریه پردازی درباره محضات و مزایای "سندیکاها" سرخ" با این دلیل بود که ماه به ضرورت ایجاد تشکیلاتی که در شرایط حاضر تشکیل آن عملی و ممکن نیست متقاعد شویم؟! یا با این نتیجه برسیم که تشکیلاتی که عملاً با پدیده رهبری و سازماندهی مافی می رزات اقتصادی کارگران به پردازد، واقعاً می تواند به حلقه رابط جنبش کمونیستی با توده های وسیع کارگران، آموزشگاه کمونیسم و کانون مبارزه سیاسی پرولتاریا تبدیل شود؟! شاید کلید حل این معما باشد که تناقض گوئی های رزمندگان در برابر ما قرار

داده است در این واقعیت نهفته باشد که: "در غیاب سازمان سیاسی که در مبارزه برای سازماندهی پرولتاریا بر محور منافع پایه ای طبقاتی اش بخت و آبدیده شده باشد، از تاکتیک به معنای نقشه منظم فعالیت مبتنی بر اصول پایه ای و تحلیل مشخص از شرایط مشخصی نمی تواند در میان باشد. به این ترتیب تشکیلات پوپولیستی به تاکتیک نیز غلطی آکادمیستی می بخشد. تاکتیک بمناب به اعلام هویت، تاکتیک بمناب به "اعلام مواضع" و تاکتیک بمناب به مرزبندی تئوریک - سیاسی با دیگر نیروها و احزاب سیاسی -

این جا بگاه آکادمیستی تاکتیک برای پوپولیسم است. " (از سند "تزهائی درباره میانی تشکیلات و پراتیک کمونیستی و نقد سبک کار پوپولیستی" محوب دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران)

حمید تقوایی

اردیبهشت ۶۳

بیمه بیکاری

حق مسلم

کارگران است



کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

ما هات منشر میشود

هيات تحریریه :

حمید تقوایی

منصور حکمت

شعب زکریایی

حمید فرزاد (ف. پرتو)

رضا مقدم

کارگران جهان متحد شوید!

## زفتای هوادار :

- با حزب ارتباط برقرار کنید.
- به حزب کمک مالی برسانید.
- برای حزب خبرنگاری کنید.
- حزب کمونیست را وسعاً بشناسانید و نفوذ آنرا در میان مردم گسترش دهید.
- به فراخوانها و رهنمودهای عمومی نشریات و رادیوی حزب عمل کنید.
- فعالیت و عملکرد خود را منظم به حزب گزارش دهید.

مرگ بر سرمایه ، مرگ بر امپریالیسم

## باشریه کمونیست

مدای حزب کمونیست ایران مکاتبه کنید

اخبار، گزارشات، و نظرات خود را  
از هر طریق که مناسب میدانید به  
نشانی های زیر برای ما بفرستید:

— آدرس انگلستان

BM. BOX 3123  
LONDON WC 1N 3XX  
ENGLAND

— آدرس آلمان

POST FACH 501142  
50 00 KÖLN 50  
W. GERMANY

— آدرس ایتالیا

SH. I  
C.P. 1064  
10100 TORINO  
ITALY

لازم است از نوشتن اطلاعاتی که  
میتواند باعث شناسایی افراد و یا  
اماکن آنها از طرف پلیس شود، در  
نامه ها و روی پاکت ها خودداری  
کنید. همچنین بهتر است برای  
اطمینان بیشتر از رسیدن نامه ها  
بدست ما، از هر نامه حداقل دو  
نسخه بطور جداگانه ارسال کنید.



||| ||| صدای حزب کمونیست ایران ||| |||

طول موجهای: ۴۹ متر و ۶۵ متر  
ساعات پخش: شنبه تا ۵ شنبه: ۹ بعد از ظهر و ۶،۴۵ صبح  
جمعه ها: ۸ صبح و ۹ بعد از ظهر

طول موجها و ساعات پخش مدای حزب کمونیست  
ایران را به اطلاع همه برسانید



طول موجهای:

صدای انقلاب ایران

۲۹ متر و ۶۵ متر

ساعات پخش: بعد از ظهر: ۱۲،۴۵ تا ۱۰،۳۰ بزبان کردی  
۱۰،۳۰ تا ۲ بزبان فارسی  
عمده: ۶ تا ۶،۴۵ بزبان کردی  
۶،۴۵ تا ۷،۱۵ بزبان فارسی

در صورت نداشتن ارتباط مستقیم با فعالین  
حزب، کمکهای مالی خود را میتوانید به حساب  
بانکی زیر در خارج کشور ارسال کنید:

ANDEESHEH ( اندیشه )

C/A 23233257

NATIONAL WESTMINSTER BANK  
75 SHAFTSBURY AVENUE  
LONDON W1V8AT  
ENGLAND

# زنده باد سوسیالیسم!